

بخش پنجم — در پشت صحنه

همزمان با کوشش‌های گرمیت روزولت و همکاران انگلیسی و آمریکایی وی در تهران برای استقرار حکومت زاهدی، در وزارت خارجه دولت آمریکا و سفارت آن کشور فعالیت‌هایی جریان داشت. هندرسن گزارش رویدادهای ایران را پس از پیروزی کودتا به واشینگتن مخابره کرد و ضمن تحلیل اوضاع، مشی سیاسی دولت آمریکا را پیشنهاد نمود. به لحاظ اهمیت موضوع و با یادآوری این نکته که متن پیام‌ها و گزارش‌های بین سفارت آمریکا در تهران و وزارت امورخارجه این کشور، برای نخستین بار در تاریخ سیاسی ایران ذکر می‌شود، بخش‌هایی از این اسناد را نقل می‌کنیم.

در گزارش محرمانه روز ۲۰ اوت ۱۹۵۳ (۲۹ مرداد ۱۳۳۲) سفیر آمریکا به وزارت خارجه آن کشور، گفته شده است:

«هنوز خبرهای موثقی از اوضاع شهرهای کشور نرسیده است. هر چند بسیاری از شهرها در کنترل نیروهای دولت جدید است، با این حال مقاومت‌هایی در شهر اصفهان مشاهده شده است. همچنین اعضای دولت مصدق و هواداران آن و نیز طرفداران شاه از این پیروزی سریع و آسان، شگفت‌زده شده‌اند»

تحلیل سفیر آمریکا پیرامون این رویداد ناگهانی بدین شرح است:

۱) خستگی همه طبقات مردم ایران از ادامه تظاهرات علیه شاه و طرفداری از مصدق؛ حضور گروه‌های ولگرد و اویاش با پرچم‌های قرمز و سردادن شعارهای کمونیستی و نیز فرو ریختن مجسمه شاه و پدرش؛ بیزلری از ناسزاگویی فاطمی و روزنامه‌های طرفدار مصدق به شاه.

۲) نگرانی از احتمال اتحاد مصداق و حزب توده و مشاهده هزاران تظاهرکننده‌ای که مردم آنها را عامل شوروی‌ها می‌دانند و نیز راهپیمای آنها دست در دست یکدیگر در خیابان‌های تهران و سرزنش کردن شاه و کشورهای غربی به ویژه ایالات متحد آمریکا؛ مردم ایران با مشاهده این اوضاع در انتخاب بین مصداق و اتحاد جماهیر شوروی، از سوی دیگر بین شاه و جهان غرب، باید یکی را انتخاب می‌کردند.

۳) گسیختگی [روابط] رژیم مصداق و حزب توده در بعدازظهر روز ۱۸ اوت (۲۷ مرداد)، مانع همکاری کار ساز آنها در صبح روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) در مقابله با نیروهای مخالف شاه که در برابر تظاهرکنندگان طرفدار شاه قرار داشتند، گردید. توده‌ای‌ها تمام روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) به طور آشکار غایب بودند. محتمل است رهبران حزب توده مطمئن بودند در آن روز رژیم مصداق از آنها درخواست یاری خواهد کرد. به هر حال هنگامی که تظاهرات به راه افتاد، رژیم مصداق در وضعی نبود که چنین کمکی را درخواست کند.

۴) بیشتر افراد نیروهای مسلح و تعداد کثیری از مردم غیرنظامی نسبت به شاه وفا دارند و او را سبیل وحدت ملی و ثبات کشور می‌دانند؛ به ویژه روابط ارتش ایران نسبت به ایالات متحد، بسیار دوستانه است و این دوستی، بخشی به خاطر ترس از همسایه شمالی و نیز بخشی به دلیل کمک‌های نظامی آمریکا به ایران در سال‌های اخیر است. «کمک‌های همکاری تکنیکی»، دوستان زیادی در میان مردم غیرنظامی برای ایالات متحد آمریکا فراهم ساخت. بسیاری از نظامیان معتقدند که سیاست‌های مصداق مانع همکاری نزدیک بین آمریکا و ایران خواهد گردید و تنها تحت رهبری شاه، چنین همکاری تأمین خواهد گشت...»

هندرسن در پایان، گزارش می‌دهد که در جریان حوادث روز ۱۹ اوت، تظاهرات خصمانه علیه ایالات متحد آمریکا و خارجیان، جز حمله به دفتر اطلاعات شوروی، مشاهده نشد. وی می‌افزاید:

«دیگر فریاد «بیانکی به خانه‌ات برگرد، شیده نشد. [...] به هیچ یک از آمریکایی‌ها و دیگر خارجیان آسیبی وارد نیامد. مردم به نشانه پشتیبانی از شاه، از همه اتومبیل‌ها می‌خواهند چراغ‌هایشان را روشن کنند و عکس شاه را به نمایش بگذارند. مردم اتومبیل وابسته نظامی ما را نیز متوقف کردند و درخواست نمودند عکس شاه را داشته باشد. پس از اینکه او عکس را در شیشه جلو نصب کرد، هورا کشیدند و خندیدند.»^(۱)

۱. گزارش هندرسن سفیر ایالات متحد آمریکا به وزارت خارجه (۳۱۹) ۲۰ اوت ۱۹۵۳ (۲۹ مرداد ۱۳۳۲) تلگرام سری شماره 788,00/8-2053.

سفیرکبیر آمریکا در تلگرام سرّی روز ۲۱ اوت (۳۰ مرداد ۱۳۳۲) ضمن گزارش خیر برقراری آرامش در تهران، و شهرستان‌ها، از آزادی چندتن از سران جبهه ملی و نیز وجود حزب «دست نخورده» توده با سازمان و دستگاه تبلیغاتی و افراد آموزش دیده و «ناکتیک‌های انقلابی» و نیز احتمال واکنش آن، به عنوان عامل تهدیدکننده و خطرناکی خیر می‌دهد که هنوز در صحنه است:

«... عامل ناراحت‌کننده دیگری که باید در نظر داشت، این است که شماری از خطرناک‌ترین رهبران ناسیونالیست‌ها هنوز دستگیر و زندانی نشده‌اند؛ مصدق، فاطمی، شایگان، حبیبی و دیگران. اینان می‌توانند با رهبران حزب توده توطئه کنند. فاطمی به رغم شایعات روز ۱۹ اوت مبنی بر کشته شدنش، هنوز زنده است. بویژه آنکه در میان اطرافیان مصدق، شایسته‌تر و متهورتر از همه شناخته شده است. گمان می‌رود با روحیه انتقام‌جویی اثر، در کمک به ایجاد یک اتحاد کارساز از ناسیونالیست‌ها و توده‌ای‌ها، تردید به خود راه ندهند...»

هندرسن در این گزارش از شایستگی زاهدی در برقراری نظم و آرامش در تهران، قبل از بازگشت شاه از رم، خیر می‌دهد و اضافه می‌کند: «زاهدی امیدوار است شاه پیش از ۲۳ اوت (۱ شهریور) به تهران بازگردد. سفیر آمریکا در پایان توصیه می‌کند: «سفیر آمریکا در بغداد با استناد از مفاد این تلگراف به شاه اطلاع دهد که دولت زاهدی بر اوضاع مسلط است.»^(۱)

سیاست و اشیفتن نسبت به دولت زاهدی

در ۲۱ اوت یعنی دو روز پس از کودتای ۲۸ مرداد، وزارت خارجه آمریکا سیاست دولت ایالات متحد آمریکا را در قبال دولت زاهدی بدین شرح پیشنهاد می‌کند:

۱) دولت ایالات متحد آمریکا باید آماده شود درخواست دولت زاهدی را مبنی بر دادن کمک‌های اساسی مالی و اقتصادی، اضافه بر آنچه قبلاً برآورد شده بود، به فوریت تأمین کند.

۲) میزان این کمک اقتصادی باید مبلغ ۳۷ میلیون دلار برای سال اول و برای سال مالی ۱۹۵۴ نیز از تنخواه مربوط به امنیت متقابل پیش‌بینی شود.

۱. گزارش هندرسن به وزارت خارجه آمریکا (۴۳۴) تهران ۲۱ اوت ۱۹۵۳، ۳۰ مرداد (۱۳۳۲)، تلگرام شماره 788/002-2153.

۳) به زاهدی نباید در این موقع برای شروع مذاکرات مربوط به نفت فشار وارد گردد.

۴) برای تهیه طرح مربوط به چگونگی حل و فصل نفت [ایران] با دولت انگلیس و شرکت‌های بزرگ نفت آمریکایی مذاکرات در اسرع وقت آغاز گردد.^(۱)

نقش دلار آمریکا در کودتا

انتشار شایعات مربوط به مداخله دولت آمریکا در براندازی حکومت مصدق از طریق کودتای نظامی و پرداخت پول برای هزینه عملیات کودتا، با توجه به وفور دلار آمریکایی در بازار تهران، که خبر آن نخست در روزنامه آمریکایی نیویورک تایمز و سپس در مطبوعات اروپا انتشار یافت،^(۲) مقامات دولت آیزنهاور را نگران ساخت. هندرسن، سفیر آمریکا در تهران، در گزارش «سری» به وزارت خارجه ضمن تأیید این خبر کوشش می‌کند با توصیه‌هایی به واشینگتن، این اخبار را رفع رجوع کند. بخشی از گزارش هندرسن در این مورد بدین شرح است:

«... متأسفانه این گمان تا اندازه‌ای انتشار یافته است که این سفارت و یا دست کم از سوی دولت ایالات متحد آمریکا برای سرنگون کردن دولت مصدق و روی کار آوردن حکومت زاهدی، از راههای مختلف کمک‌های فنی همراه با پول به عمل آورده است. مردم ایران بر این باورند که هر نوع تغییر مهم سیاسی در کشور، بدون مداخله خارجی‌ان امکان پذیر نیست ...»

هندرسن کوشش می‌کند اخبار مربوط به مداخله آمریکا در کودتا و نیز وفور دلار آمریکایی در بازار تهران را به گردن دستگاه تبلیغاتی حزب توده و رادیو مسکو بیندازد و مخفی کردن سرلشکر زاهدی را در سفارت امری بی‌اهمیت جلوه دهد. با این همه، او اعتراف می‌کند که «پول‌هایی» به مصرف رسیده است. در مورد مخفی‌گاه زاهدی در محوطه سفارت آمریکا نیز بر این عقیده است که ژنرال در همان محوطه‌ای که برخی از اعضای سفارت زندگی می‌کنند، مخفی شده بود و این

۱. یادداشت معاون وزارت خارجه آمریکا در امور خاور نزدیک و جنوب آسیا و آفریقا (بایرود) به رئیس امور طرح و برنامه‌ریزی سیاسی (بوری) - واشینگتن، ۲۱ اوت ۱۹۵۳، سری

S/P - NSC Files, lot 51 D, 167, Iran Policy Regarding The Present Situation. NSC 117. 136,135/17.

۲. کنت لاو، نقش آمریکا در تثبیت رژیم پهلوی در اوت ۱۹۵۳، صفحات ۴۰-۴۱؛ دشمنان بی‌شمار، صفحات ۲۳۵-۲۳۶.

عمل او به عنوان اینکه آمریکا به او پناه داده، تعبیر می‌شود:

«... برحسب اتفاق برخی از اعضای اداری سفارت آمریکا در همان محوطه‌ای زندگی می‌کنند که قرار بود زاهدی در آنجا پناهنده شود. این موضوع بدین نحو تعبیر شد که آمریکا او را پناه داده است. [...] بی‌تردید در جریان مبارزه بین نیروهای طرفدار شاه و هواخواهان مصدق مبالغه‌ناگفتی از دو طرف خرج شده است. ایرانیان با تکیه به عقاید سنتی خود بر این باورند که خارجی‌ها با کمک‌های مالی از طرف مورد نظر خود حمایت کرده‌اند.»

هندرسن گوشزد می‌کند برای مقابله با ادعای مردم ایران مبنی بر مداخله آمریکا در سقوط مصدق، واشینگتن چاره‌جویی کند؛ زیرا:
الف) به سود ایالات متحد آمریکا نیست که گفته شود تغییرات داخلی ایران، ولو اینکه به نفع ایران باشد، با مداخله آمریکا صورت گرفته است.
ب) اگر این گمان ادامه پیدا کند که دولت زاهدی مخلوق بیگانگان است، با دشواری‌هایی مواجه خواهد شد.

ج) محتمل است دولت زاهدی مانند همه دولت‌های ایران متفور شناخته شود. در چنین وضعی وجود آن دولت موجب انتقاد و سرزنش ایالات متحد را فراهم خواهد ساخت. به هر حال، ما عقیده نداریم سفارت‌مان به هر عنوان درصدد تکذیب [این گفته‌ها] برآید...

هندرسن توصیه می‌کند وزارت خارجه آمریکا، موضوع مداخله در امور ایران را به طور رسمی تکذیب نکند.

«... امیدواریم، چه از طریق وسایل ارتباطی دولت و یا به وسیله خبرگزاری‌های خصوصی آمریکایی، برای مردم آمریکا و نیز مردم جهان این موضوع را تفهیم کنیم که پیروزی شاه به حسب خواست و اراده مردم ایران بوده است. توضیح و تفسیر در این زمینه به فوریت می‌تواند به وسیله بولتن‌های خبری ایالات متحد و نیز از سوی «صدای آمریکا»، مفید واقع شود.»^(۱)

هندرسن

۱. گزارش سفیر آمریکا در ایران به وزارت امورخارجه، رونوشت لندن، سری، تهران ۲۱ اوت ۱۹۵۳ (۳۰ مرداد ۱۳۳۲)، ساعت ۲ بعدازظهر، تلگرام شماره ۷۸۸۴۰۰/۸-۲۱۵۳.

فصل چهارم

در تدارک سیاست وابستگی

بخش یکم — بازگشت شاه فراری

در ساعت یک بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به وقت رُم، محمدرضا شاه و همسرش که برای خرید رفته بودند، به هتل «اکسلسیور» بازگشتند و پس از صرف ناهار در رستوران هتل، مشغول صرف قهوه شدند. در این موقع یکی از خبرنگاران خبرگزاری آسوشیتد پرس وارد رستوران شد و با شتاب به طرف میز شاه رفت و متن تلکس مخابره شده چند دقیقه پیش را که حاکی از پیروزی کودتا و به قدرت رسیدن سرلشکر زاهدی بود، به دست شاه داد.

محمدرضا شاه با مطالعه متن خبر مزبور، رنگ از چهره‌اش پرید. ثریا، با مشاهده دگرگونی حالت و چهره همسرش از جا برخاست و پس از خم شدن به طرف شاه و خواندن متن تلکس، ناگهان از شوق به گریه افتاد.^(۱) شاه نیز خطاب به چند نفری که دور او جمع شده بودند، گفت:
«این یک انقلاب است. انقلاب راستین و افتخارآمیز! سرانجام ما دارای یک دولت قانونی شدیم.»^(۲)

شاه که پس از فرار از ایران، در بغداد و رُم از رویرو شدن با خبرنگاران خارجی خودداری می‌کرد، پس از دریافت تلگرام زاهدی و خبر پیروزی کودتا، خبرنگاران را به آپارتمانش دعوت کرد و ضمن اعلام خبر بازگشت خود به تهران، گفت:
«... من در این مبارزه نقش مهمی نداشتم و برای جلوگیری از خونریزی کشورم را

۱. مجله تایم، ۳۱ اوت ۱۹۵۳.

۲. ژرار دو ویلیه، صعود مقاومت ناپذیر، صفحه ۲۴۴.

موقتاً ترکی کردم»^(۱)

ثریا اسفندیاری در کتاب خود، ماهیت «انقلاب راستین» مورد ادعای همسرش را صادقانه بیان کرده و گفته است که پس از دریافت این خبر به اطاقشان بازگشتند و برای کسب اطلاعات بیشتر، با دست‌اندرکاران اصلی کودتا در تهران تماس برقرار کرده‌اند. همسر اسبق شاه ضمن تشریح عملیات کودتا از شب ۲۵ مرداد به بعد، چنین نوشته است:

«... پس از برقراری ارتباط تلفنی با تهران [...] معلوم شد که آیت‌الله بهبهانی هزاران تن از طرفدارانش را بسیج کرده است. ژنرال آمریکایی شوارتسکف نیز وارد عمل شده بود. [...] گفته شد در آن چند روز، شوارتسکف بیش از شش میلیون دلار خرج کرده است...»^(۲)

شاه در فاصله ۲۸ تا ۳۱ مرداد، تدارک بازگشت به ایران را فراهم ساخت؛ وی با توجه به کوشش‌های آیت‌الله بهبهانی در عملیات کودتا، تلگرافی از رم به عنوان او فرستاد.^(۳) روز ۳۱ مرداد شاه و همراهان با یک هواپیمای در بست هلندی عازم تهران شدند. خبرنگار روزنامه «فرانس سوآر» که در فرودگاه مهرآباد حضور داشته، مشاهدات خود را بدین شرح گزارش کرده است:

«... از ساعت نه صبح افراد ارتش اطراف فرودگاه را احاطه کرده بودند. خیابان‌هایی که از فرودگاه به کاخ سلطنت منتهی می‌شود، در اشغال نظامیان بود مغازه‌ها و دکان‌ها و خیابان‌های مسیر عبور شاه تعطیل بود همچنین ساکنین خانه‌های واقع در آن خیابان‌ها، پنجره‌های خود را بسته بودند. سربازان و مأمورین انتظامی در فاصله ۱۵

۱. آسوشیندپرس - ۱۹ اوت ۱۹۵۳. ۲. ثریا، انویبرگرافی، صفحات ۹۵-۹۶.

۳. متن تلگراف محمدرضا شاه به آیت‌الله سیدمحمد بهبهانی از رم:

«آیت‌الله بهبهانی - تهران، به نام خداوند تبارک و تعالی - از محبتی که ملت ایران به من و حفظ قانون اساسی نشان داده است، عمیقاً سپاسگزارم. بدین وسیله از تمام قوای مسلح و تمام مسئولین کشوری و ملت ایران خواستارم از دستورات نخست‌وزیر، جناب فضل‌الله زاهدی که بر طبق قانون اساسی از طرف من برای ریاست دولت قانونی و ملی انتخاب شده است، اطاعت کنند. هرچه زودتر به ایران عزیز و میان ایرانیان برخوام گشت. خدای بزرگ ایران و ملت ایران را حفظ کند. شاه»

پاسخ سیدمحمد بهبهانی به تلگراف محمدرضا شاه:

«پیشگاه بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی - دستخط تلگرافی مبارک زیب و وصول یافت. از خداوند سلامتی و جود مبارک و بقای سلطنت عظمی اسلامی را خواهانم. انشاءالله عین تلگراف مبارک را به عرض عامه برسانند. همه انتظار زیارت پادشاه معظم محبوب خود را دارند. محمدالموسوی البهبهانی» (نقل از

روزنامه اطلاعات، شنبه ۳۱ مرداد ۱۳۳۲)

متری یکدیگر با تفنگ‌های سرتیزه دار، در مرتاسر خط سیر شاه ایستاده بودند. [...] در چهار راهها، زره‌پوشها و ارابه‌های جنگی زیادی به چشم می‌خورد. هوا بشدت گرم بود. یکی از مأمورین، با لیوان بین سربازان آب تقسیم می‌کرد. کارگران، طاق‌نصرت‌هایی را که با عجله ساخته بودند و عکس‌های شاه و زاهدی در بالای آنها نصب شده بود، تکمیل می‌کردند. [...] همه جا نظامیان دیده می‌شدند. تنها در فرودگاه مهرآباد و چند چهارراه داخل شهر گروه‌های کوچکی از طرفداران شاه، با پرچم ایستاده بودند.

در فرودگاه، در کنار خانواده سلطنتی که در تهران مانده بودند، ژنرال زاهدی نخست‌وزیر، ژنرال [محمد] دفتری ریس پلیس جدید، فرماندار نظامی، هیأت دولت و نمایندگان سیاسی کشورهای خارجی دیده می‌شدند. کمی پیش از ساعت یازده هواپیمای شاه در حالی که چند فروند هواپیمای جنگنده عراقی آن را اسکورت می‌کردند، در فرودگاه به زمین نشست. با ظاهر شدن شاه از درون هواپیما، دسته موزیک سرود ملی ایران را نواخت. همین که شاه قدم به زمین گذاشت، سرتیپ دفتری و چندتن از وزیران به استقبال او رفتند و خود را به پای وی انداختند و زانوهایش را بغل کردند. آنگاه شاه با زاهدی و دیگر مستقبلیین دست داد. «اونست پرونده» در پیشاپیش همگی بود.

و چند دقیقه بعد، شاه در اتومبیل ضدگلوله نشست و در حالی که چندین دستگاه اتومبیل جیب و کامیون‌های حامل سربازان و دو دستگاه زره‌پوش، او را اسکورت می‌کردند، از فرودگاه خارج شد. وی مقارن ظهر در کاخ سلطنتی بود.^(۱)

شاه خود را مدیون «سیا» می‌داند

شاه یک روز پس از بازگشت از رم، با کرمیت روزولت دیدار و گفتگو کرد. فرمانده عملیات کودتا ضمن ابراز قدردانی از جانب خود و دولت‌های آمریکا و انگلیس، از همکاری پادشاه ایران در اجرای عملیات کودتا، دربارہ سرنوشت مصدق و یارانش با شاه مذاکره و تبادل نظر نمود:

... بار دیگر، در نیمه شب ۲۳ اوت (۱ مهر) رهسپار کاخ سلطنتی شدم، ولی این بار با اتومبیل رسمی سفارت و تشریفات نظامی از سوی افراد گارد سلطنتی که در دیدارهای شبانه پیش مرا ندیده و نمی‌شناختند، به دیدار شاه رفتم. راننده در پای پلکان یکی از کاخ‌ها توقف کرد. یکی از درباریان فراک پوشیده با تعظیم کوتاهی به استقبال آمد و به طبقه دوم ساختمان راهتمایی‌ام کرد. شاه در تالار پذیرایی که پیشتر آن را ندیده بودم، در انتظارم بود. میز کارش در سمت غرب تالار قرار داشت. مقابل آن دو میل راحتی و یک کاناپه بود. هنگامی که با یکدیگر دست می‌دادیم و

خوش آمد می‌گفتیم، یکی از مستخدمین فراک پوشیده، با سینی محتوی گیلان‌های کوچک و دکا و ظرفی خاویار وارد شد. با اشاره شاه نشستیم. وی با لحن جدی و رسمی شروع به صحبت کرد و گفت:

«من تاج و تخت من را به خداوند، ملت من، ارتش من و شخص شما مدیون هستم...» آنگاه به نشانه سلامتی من، گیلان خود را برداشت. من نیز گیلانم را به نشانه سلامتی او برداشتم و همزمان نوشیدیم. سپس شاه تبسم‌کنان گفت: به گمانم دیدارمان در این‌جا بهتر و راحت‌تر از درون اتومبیل ناشناس و در خیابان خارج از ساختمان است. من با لبخند پاسخ دادم: آری اعلیحضرت، این‌جا بهتر است...

شاه گفت: نخست وزیر جدید که از دوستان بسیار خوب شماست، بزودی این‌جا خواهد آمد، آیا مطلبی دارید که قبل از آمدن او مطرح کنیم؟

من یا تأملی پاسخ دادم: آری، میل دارم بدانم در مورد مصدق، ریاحی و دیگران که علیه شما توطئه کرده‌اند، چه فکری دارید و درباره آنها چه خواهید کرد؟

شاه با لحنی قاطع گفت: من در این مورد زیاد فکر کرده‌ام. به طوری که می‌دانید، مصدق قبل از بازگشت من تسلیم شده است؛ او محاکمه خواهد شد. اگر دادگاه از پیشنهاد من پیروی کند - در این موقع لبانش می‌لرزید - به سه سال زندان در همان روستای خودش محکوم خواهد گردید. پس از آن در همان‌جا آزاد است، ولی اجازه خارج شدن از روستا را ندارد. (...) ریاحی نیز به سه سال زندان محکوم می‌شود، بعد آزاد است هر کاری می‌خواهد بکند. (...) چندتن دیگر نیز تنبیهات مشابهی خواهند داشت، اما یک استثنا وجود دارد و آن حسین قاضی است. وی هنوز دستگیر نشده، ولی بزودی او را پیدا می‌کنند. قاضی بیش از دیگران ناسزاگویی کرده است. هم او بود که توده‌های را واداشت مجسمه‌های من و پدرم را سرنگون و خرد کنند او پس از دستگیری اعدام خواهد شد.

اما در باره دوستان شما؛ خان‌های قشقایی. نظریه شما درباره آنها صادق بود. شنیده‌ام به تهران آمده بودند و تهدیدتان کرده‌اند. آنها دیگر اجازه ندارند در کشور من زندگی کنند؛ تبعید خواهند شد...

من گفته شاه را با قاطعیت تأیید کردم و گفتم: شما باید بیشتر مراقب آنها باشید مبادا به طور پنهانی باز گردند. آنها دشمنانی هستند که باید به طور جدی به حسابشان گرفت...^(۱)

۱. عداوت و کینه محمدرضا شاه نسبت به برادران قشقایی، مسیوق به سابقه طولانی بود. سران قشقایی نیزه با پهلوی‌ها - پدر و پسر - دشمنی داشتند. حوالت‌الدوله، پدر قشقایی‌ها در اوایل سلطنت رضاشاه دستگیر شد و به طرز نامعلومی در زندان قصر درگذشت. چند تن دیگر از سران عشایر ایران، از جمله سردار اسعد، وزیر جنگ رضاشاه هم به همین سرنوشت دچار شدند. پس از شهریور ۱۳۲۰ برخوردهایی بین عشایر قشقایی و نیروهای ارتش و ژاندارمری در نقاط مختلف فارس روی داد که اغلب توأم با تلفات

در این موقع مستخدم فراک پوشیده دیگری وارد تالار شد و به آهستگی
مطلبی به شاه گفت: شاه نیز رو به من کرد و اظهار داشت: نخست وزیر حاضر است؟
موافقید او را بپذیریم؟
— حتماً، اعلیحضرتا!...

فضل الله زاهدی وارد شد، به شاه تعظیم کرد و با لبخند دوستانه‌ای پا من دست
داد. در این موقع من بالحن رسمی خطاب به شاه گفتم: آیا می‌توانم در حضور شما و
نخست‌وزیرتان، مطلبی را که چهارشنبه شب گذشته به ایشان و اعضای کابینه جدید
گفتم، تکرار کنم؟

شاه ابروانش را به نشانه بی‌خبری بالا برد. سپس با اشاره سر، پاسخ مثبت داد.
آنگاه من چنین گفتم:

«آنچه در آن شب اظهار داشتیم و اکنون نیز تکرار می‌کنم این مطلب است که
ایران به هیچ وجه به من، به ما، به آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها، که مرا به اینجا
فرستادند، مدیون نیست. ما، قدردانی مختصر شما را می‌پذیریم، ولی نه به این
صورت که مدیرانمان هستید و تعهدی نسبت به ما دارید. آنچه ما انجام داده‌ایم، در

← انسانی بود. در واقعه «سیرم» در تابستان ۱۳۲۲ عشایر قشقایی و بویراحمدی، یک تیپ مختلط ارتش
را منهدم کردند و همه سلاح‌های سبک و سنگین یگان‌های رزمی را به غنیمت گرفتند.

از آغاز جنبش ملی ایران، برادران قشقایی (ناصر، خسرو، محمدحسین) که در مجلس شورا و سنا نماینده
بودند، از حکومت مصدق پشتیبانی کردند. بیشتر اشاره رفت که در جریان کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲
آمریکایی‌ها فصد داشتند با استفاده از قدرت و نفوذ برادران قشقایی، از منطقه فارس به عنوان یک پایگاه
جدا از مرکز برای انتقال زاهدی به آنجا بهره‌گیری. پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، عوامل «سپاه» برای
تحکیم رژیم شاه - زاهدی، بار دیگر با سران قشقایی تماس گرفتند تا حمایت آنها را به سود دولت دست
نشانده خود جلب کنند. محمدناصر قشقایی، چگونگی مذاکراتش را در این زمینه با «گودوین» به علور
مشروح در کتاب خاطراتش نقل کرده است. بخشی از این مذاکرات به شرح زیر است:

«دوشنبه ۳۰ شهریور [۱۳۳۲] - آمدیم پایین (تنگ قوره‌دان) رضازاده از تهران آمد تمام مردم منتظر عملیات
و اقدامات قشقایی‌ها می‌باشند. وضع دولت متزلزل است. شاه و زاهدی از هم دل‌تنگ شده‌اند. آمریکایی‌ها
می‌گویند امروز قوا در دست قشقایی‌ها است. به هر کدام کمک کنند، برنده او می‌باشد. [...] فردا قرار است
«گودوین» از تهران بیاید، وقتی وارد شیراز شد، مستقیماً می‌آید نزد من.

سه‌شنبه ۳۱ شهریور - بعد از ظهر مستر «گودوین» آمد. اول پذیرایی و صحبت‌های متفرقه پیش آمد. بعد
داخل مذاکره شدیم. خلاصه صحبت بدین قرار بود:

چرا قشقایی‌ها با دولت زاهدی کنار نمی‌آیند و همکاری نمی‌کنند. در این موقع که بین شاه و سهرهید زاهدی
دل‌تنگی‌هایی پیش آمده است، بهتر این است که شما وارد مرحله شوید [...] گودوین گفت: پس تکلیف
چیست؟ جواب دادم: می‌خواهید صلح شود، مصدق را آزاد کنید. ما هم قول می‌دهیم همه نوع همکاری
کنیم... (برای مطالعه مشروح مذاکرات نماینده «سپاه» با ناصرخان و دیگر سران قشقایی رجوع کنید به:
سال‌های بحران، خاطرات روزانه محمد ناصر صولت قشقایی، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱،
صفحات ۴۱۶-۴۱۷.

جهت منافع کلی و مشترکمان بود و نتیجه آن بهترین پاداش ما است...»
 زاهدی دوباره لبخند زد. شاه نیز با لحن جدی گفت: ما، منظورتان را درک
 می‌کنیم، سپاسگزار شما هستیم و همیشه خواهیم بود.

کرمیت روزولت با توصیف فضای آن محفل گرم و دوستانه درباری، داستان
 هدیه گرفتن از شاه را بدین شرح نقل کرده است:

«گرمی و دوستی فضای تالار را فرا گرفته بود. شاه و زاهدی چند جمله به فارسی
 صحبت کردند. سپس نخست‌وزیر خارج شد. در این موقع اعلیحضرت دست در
 جیب خود کرد و قوطی سیگار بزرگ طلایی را بیرون آورد و گفت: امیدوارم این
 هدیه را به عنوان یادگار ماجرای اخیرمان بپذیرید. من با لکنت زبان، سپاسگزاری
 کردم و قوطی سیگار را گرفته و در جیب گذاشتم. [...] چند دقیقه بعد شاه تا پای
 پلکان مرا مشایعت کرد و در آنجا گفت:

بیایید؛ می‌خواهم شما را به یکی دوستانان که تاکنون او را ندیده‌اید، معرفی
 کنم. در پایین پلکان مردی با سیمای غرورآمیز ایستاده بود. شاه افزود: همان طور که
 گفتم قصد دارم عده‌ای را مجازات کنم، ولی فقط به یک نفر ترفیع داده‌ام و آن ژنرال
 نصیری است که حالا او را به شما معرفی می‌کنم.

در این موقع آن افسر تنومند به من سلام نظامی داد...»^(۱)

بخش دوم — سرکوب نهضت ملی

نهضت ملی ایران یک جنبش تاریخی، دموکراتیک، اصیل و غرورانگیز بود؛ عمق و وسعت و اوج‌گیری آن به ملل ستمدیده و استعمارزده آسیا و آفریقا امید و الگو و دلگرمی بخشید؛ استبداد و ارتجاع را به وحشت انداخت؛ لندن و واشینگتن را رودر روی هم قرار داد؛ مسکو را نگران ساخت؛ پشت امپریالیسم بریتانیای کبیر را به خاک کشانید؛ یا خلع بد از شرکت نفت انگلیسی، نفوذ پنجاه ساله آن نهاد استعماری را از میان برد و برای نخستین بار در تاریخ سیاسی ایران چنان اتحاد و همبستگی میان قشرهای جامعه ایجاد کرد که تا به آن روز سابقه نداشت، ولی ناگهان در اوج قدرت و هنگامی که همه شرایط پیروزی نهایی فراهم بود، به علت غفلت از حرکات دشمن و ابادی کارکنان، غفلت از بسیج و حفظ آمادگی هوشیارانه مردم، غفلت از نتایج مرگبار تکروری‌ها، خودخواهی‌ها، جاه‌طلبی‌ها، آن هم در گرم‌گرم نبرد و بالاخره غفلت از بدیهی‌ترین اصول رهبری در لحظات خطیر پیکار در برابر حریف شکست خورده، اما جسور، هوشیار، مقاوم و با طرح و برنامه، سپر انداخت و با سرافکنندگی صحنه را ترک کرد!

موفقیت در کودتای ۲۸ مرداد برای دولت آمریکا و متحدین غربی آن پیروزی بزرگی بود، ولی پیروزی نهایی نبود. ملت ایران به رغم شکست در مبارزه ضد استعماری خود، یک دور از نبرد را باخته بود، اما در عرضه پیکار نهایی از پای درنیامده بود. لندن و واشینگتن برای دستیابی به اهداف سیاسی، اقتصادی و نظامی خود، راه طولانی و دشواری را در پیش داشتند. براندازی دولت ملی مصدق و بازگرداندن شاه به ایران با توجه به تردید در شایستگی رهبری او پس از شکست

کودتای ۲۵ مرداد^(۱)، لزوم برقراری یک رژیم سرکوبگر خشن را ایجاب می‌کرد و این کار نخست به عهده فضل‌الله زاهدی که پس از کودتا سپهبد شد، واگذار گردید.^(۲) نقش اصلی زاهدی تأمین یکی از اهداف مهم و کوتاه مدت آمریکا و متحدین غربی او یعنی به جریان انداختن نفت ملی شده ایران از طریق تحمیل قرارداد کنسرسیوم بود. هدف اصلی و دراز مدت دشمن سرکوب نهضت مردم ایران و ریشه کن ساختن آن در تمامی ابعاد و یا مخدوش کردن آن بود که پس از برکناری زاهدی، محمدرضا شاه عهده‌دار انجام آن گردید.

طرح تحکیم رژیم کودتا از صبح روز ۲۹ مرداد به مورد اجرا گذارده شد؛ دستگاه مخوف فرمانداری نظامی به کار افتاد. ترور و وحشت سراسر کشور را فرا گرفت. هزاران زن و مرد آزادیخواه در تهران و شهرستان‌ها به زندان افتادند، بسیاری از دستگیرشدگان، در سیاه‌چالهای فرمانداری نظامی سرتیپ فرهاد دادستان و سرتیپ نیمور بختیار شکنجه شدند، گروهی از وطن‌دوستان در برابر جوخه‌های اعدام قرار گرفتند.

بیشتر وزیران و مقامات دولت مصدق، جمعی از اعضای فراکسیون نهضت ملی و نمایندگان مجلس هفدهم دستگیر شدند. شماری از آنها در دادگاههای فرمایشی نظامی تحت پیگرد قرار گرفتند. همه روزنامه‌های ملی و هواخواه نهضت توقیف شدند؛ فعالیت احزاب وابسته به جبهه ملی ممنوع گردید؛ چندتن از سران آنها از جمله خلیل ملکی، رهبر حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) و داریوش فروهر، دبیرکل حزب ملت ایران به زندان افتادند.

دکتر مصدق، در دادگاه نظامی غیرقانونی به محاکمه کشیده شد. مصدق با

۱. اسناد دولتی انگلیس، درخواست شاه از مقامات سیاسی انگلیس و آمریکا مبنی بر راهنمایی او پس از فرار از ایران، ۱۹ اوت ۱۹۵۲ Fo 371A04659/53233.

۲. اسامی اعضای کابینه اول و کابینه ترمیم شده سپهبد زاهدی بدین شرح بود:

وزیر دادگستری: جمال‌الدین اخوی، دکتر نخرالدین شادمان - وزیر جنگ: سرلشکر عبدالله هدایت - وزیر دارایی: دکتر علی امینی - کفیل وزارت فرهنگ: رضا جعفری - وزیر راه: غلامعلی میکده، سرلشکر عباس گرزق - وزیر بهداری: دکتر جهانشاه صالح - وزیر اقتصاد ملی: دکتر علی اصغر پورحمایون، دکتر فخرالدین شادمان - کفیل وزارت پست و تلگراف و تلفن: سرتیپ عباس فرزادگان - وزیر کشاورزی: احمدحسین عدل - وزیر کار: ابوالقاسم پناهی، مسعود منکی - وزیر خارجه: عبدالله انتظام - وزرای مشاور: محمد نمازی، علی اصغر حکمت، امیرحسین ابلتخان پنجه‌پاره، دکتر محمد سجادی - معاونان اداری: غلامرضا فولادوند، موسی سرابندی - وزارت کشور را نخست‌وزیر به عهده داشت و سرتیپ محمدحسن جهانبانی معاون آن بود.

جاذبه سحرانگیز و قدرت سخنوریش با بی‌پروایی هرچه تمامتر از جنبش ضداستعماری مردم ایران دفاع نمود و دادگاه را به صحنه افشاگری خیانت‌های رژیم کودتا و محمدرضا شاه و پدرش تبدیل کرد. وی همچنان خود را نخست‌وزیر قانونی ایران دانست. مصدق با ارائه اسناد و شواهد گویا، ثابت کرد که کودتای ۲۸ مرداد که شاه و اطرافیانش آن را «رستاخیز ملی» توصیف می‌کردند، یک کودتای نظامی بود که با پول و مداخله علنی بیگانگان صورت گرفت. وی در آن بیدادگاه خندید، گریست، فریاد کشید و اعتصاب غذا کرد. رسانه‌های خبری جهان، شهامت، مهارت و صداقت تحسین‌آمیز او را در دفاع از نهضت ملت ایران به طور وسیعی پخش کردند. مردم بهت‌زده ایران که شاهد رویدادهای دادگاه و نظاره‌گر مظلومیت مدافع آزادی و استقلال وطنشان بودند، تکان خوردند و به صفوف «نهضت مقاومت ملی» پیوستند.^(۱)



سرکوب‌کادرها و افراد حزب توده ایران با شدت و خشونت بی‌سابقه‌ای انجام گرفت. بیشتر رهبران حزب توده بی‌آنکه مقاومتی از خود نشان دهند، تسلیم شدند. شماری نیز به خارج از کشور گریختند. هزاران تن از افراد حزب در کارخانه‌ها، ادارات دولتی، دانشگاه‌ها و مدارس دستگیر گردیدند، گروهی به محاکمه کشیده شدند...

چهار روز پس از بازگشت شاه از رُم، پرزیدنت آیزنهاور لزوم کمک‌های مالی و اقتصادی به دولت زاهدی را تأیید کرد. روز ۳ سپتامبر ۱۹۵۴ اداره کمک‌های خارجی آمریکا مبلغ ۲۳/۴۰۰/۰۰۰ دلار در اختیار ایران گذاشت. دو روز بعد (۵ سپتامبر / ۱۴ شهریور ۱۳۳۲) آیزنهاور اعلام کرد مبلغ ۴۵ میلیون دلار کمک فوری بلاعوض برای دولت ایران در نظر گرفته شده است.^(۲)

روز ۲۴ اوت (۲ شهریور ۱۳۳۲) هندرسن پیام پرزیدنت آیزنهاور را تسلیم شاه کرد. در این پیام رییس جمهوری آمریکا بازگشت شاه را به ایران با مسرت و صمیمانه تبریک گفته بود: «آرزوی فراوان دارم که در کوشش خود برای بهروزی

۱. نگاه کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، از کودتا تا انقلاب، جلد اول، بخش سوم: نهضت مقاومت ملی، صفحات ۹۹-۱۲۲.

2. The United States and Iran: A Documentary History, The Center For Strategic and International Studies, Georgetown University, 1980/PP 520-52.

بیشتر مردم کشورتان و حفظ استقلال ایران موفق باشید»^(۱)

وینستون چرچیل، نخست‌وزیر انگلیس، از طریق وزارت خارجه آمریکا و هندرسن، پیام زیر را برای شاه فرستاد.

«با درود و تهنیت به اعلیحضرت به مناسبت بازگشت موفقیته آمیز به کشورتان ایران. صمیمانه امیدوارم کوشش‌های شما در رهبری کشور، برطبق خواست و آرزوهای همیشگی گذشته شما فرین موفقیته باشد. چرچیل»^(۲)

دیدار هندرسن از شاه پس از کودتا

شش روز پس از بازگشت شاه از رم، هندرسن به دیدار شاه رفت. در این دیدار برخلاف دوران مصدق که پیام‌ها از طریق علاء، وزیر دربار، مبادله می‌شد، سفیر کبیر آمریکا و شاه پیرامون مسائل مختلف مذاکره کردند. آنچه در این گفتگو تازگی داشت، طرز بیان سفیر آمریکا با پادشاه ایران است که فراتر از توصیه، جنبه «آمرانه» دارد و نشانه آشکار وابستگی رژیم جدید به سیاست آمریکا است. به لحاظ اهمیت مسائل مورد بحث و بیشتر به منظور مقایسه چگونگی گفتگوی یک سفیر با پادشاهی که سلطنت خود را مدیون قدرت‌های بیگانه می‌داند با مذاکرات همان سفیر با مصدق در دوران زمامداریش، فرازهایی از آن را در زیر نقل می‌کنیم:

وبکلی محرمانه ۲۸ اوت ۱۹۵۳ (۶ شهریور ۱۳۳۲) ساعت ۱۰ بعد از ظهر. ۴۶۶ - شاه درخواست کرد به طور خصوصی و بی‌آنکه خبر آن انتشار یابد، از او دیدن کنم. در ساعت ۶ بعد از ظهر به دیدارش رفتم. پیرنیا، رییس تشریفات دربار که در مدخل کاخ حضور داشت، به من گفت: شاه را [مرد] دیگری خواهید دید. او راست می‌گفت: شاه نیرومند، مصمم و روشن‌بین، به نحوی که بیشتر او را بدین حال ندیده بودم، می‌نمود. [با این بار وی را غمگین، در خود فرو رفته و نومید و مانند مذاکرات گذشته که می‌گفت: چه باید بکنم؟] نیافتم.

او، به گرمی مرا پذیرفت و از روش دوستانه ایالات متحد آمریکا نسبت به شخص خود و ایران در دوران [اخیر] عمیقاً سپاسگزاری کرد. من پیام [تهنیت] رییس جمهوری را با توجه به مجاز بودن با افزودن جمله‌ای به این شرح: «به خاطر روحیه قوی و اقدام شجاعانه‌ای که در این دوران بحرانی کشورتان از خود نشان دادید، به شما تبریک می‌گویم و یقین دارم که این حرکت شما، استقلال و سعادت آینده ایران را تضمین خواهد کرد»، به او تسلیم کردم.

۱. تلگرام وزارت خارجه آمریکا به هندرسن در تهران، ۲۵ اوت ۱۹۵۳، 788/11/8-2553.

۲. تلگرام وزارت خارجه آمریکا به هندرسن در تهران، ۲۴ اوت ۱۹۵۳، 510:788/11/8-2853.

شاه گریه می‌کند!

همین که پیام را خواندم، شاه به گریه افتاد و درخواست کرد مراتب قدردانی او را به رییس‌جمهوری و دولت آمریکا، به خاطر علاقه‌مندی آنها نسبت به ایران، اعلام کنم. شاه همواره و بشدت خود را مدیون این دوستی صمیمانه و صادقانه می‌داند. به باور او، معجزه نجات ایران، حاصل دوستی با غرب، وطن‌پرستی ملت ایران و تفضل خداوند بود. به عقیده او ممکن نیست چند عامل بتواند همزمان و با تلقیق یا یکدیگر کشوری را نجات دهند، مگر اینکه مشیت الهی خواسته باشد!

شاه چند لحظه سکوت کرد و گفت: ملت ایران یک پارچه به حرکت درآمد و افزود: ایران نجات یافت، اما این پیروزی کم‌دوام خواهد بود، مگر آنکه کمک‌های اساسی و فوری از جانب ایالات متحده آمریکا به ایران برسد، نباید فرصت را از دست داد. این آخرین شانس بقای ایران به عنوان یک کشور آزاد است.

در اینجا سفیر آمریکا به نشانه پشتیبانی از دولت زاهدی می‌گوید:

«اگر دولت حاضر با شکست روبرو شود، کمونیسم تنها جایگزین آن خواهد بود.»

شاه اعتماد مردم ایران را نسبت به خود عنوان می‌کند و خاطر نشان می‌سازد که:

«اگر من شکست بخورم، جایگزینی جز کمونیسم نخواهد بود. ملت ایران اعتماد خود را به من نشان داد و من باید ثابت کنم که شایسته این اعتماد می‌باشم. من باید به دولت جدید کمک کنم تا انتظاراتمان را برآورده کند، اما این کار، بدون کمک فوری ایالات متحده آمریکا ناممکن است. چه موقع این کمک را دریافت می‌کنیم و نوع و مقدار آن چقدر خواهد بود؟»

من در پاسخ گفتم: ایالات متحده آمریکا آماده است به کمک‌هایش ادامه دهد، اما این کمک باید با توجه به شرایط مورد قبول مردم آمریکا باشد. [...]. اگر او می‌خواهد ایران کمک فوری دریافت کند، باید گام‌هایی برای شروع مذاکرات فوری برداشته شود...»

منظور سفیر آمریکا از برداشتن «گام‌های فوری» مذاکرات، تحمیل قرارداد

کنسرسیون و به جریان انداختن نفت ملی شده ایران به سوی غرب است. در این میان شاه از حمایت آمریکا نسبت به زاهدی احساس نگرانی می‌کند، زیرا از همان روز بازگشت از رُم، بین او و نخست‌وزیر بر سر اداره امور مملکت اختلاف نظر پیدا شده بود. زاهدی به خواست‌ها و دستورات شاه اعتنا نمی‌کرد؛ حتی در انتصاب فرماندهان نیروهای مسلح شخصاً تصمیم می‌گرفت و این رویه برای شاه که سودای

خودکامگی را در سر می پروراند، قابل تحمل نبود. مذاکرات سفیر آمریکا و شاه را در این زمینه دنبال می کنیم:

— شاه گفت از ترکیب کابینه‌ای که زاهدی هنگام بازگشت [به ایران] به او معرفی کرد، به طور کلی خوشنود نیست. برخی چهره‌های قدیمی، سال‌ها مصدر کار بوده‌اند؛ او انتظار داشت اعضای کابینه، همانند با اوضاع جدید کشور جوان باشند. به او گفته‌اند آمریکایی‌ها با اصرار امینی را به عنوان وزیر دارایی وارد کابینه کرده‌اند. همچنین انتخاب اعضای دولت، پیش از ورود او، به صورت عمل انجام شده درآمده بود.

من به شاه گفتم این خبرها نادرست است و افزودم: نمی‌دانم چه کسی امینی را انتخاب کرده است، ولی آمریکایی‌ها در این انتخاب مداخله نداشته‌اند. در سفارت عقیده بر این بود که کابینه باید هرچه زودتر تشکیل شود و دولت نیز به فوریت مشغول کار گردد، ولی این فکر در میان نبوده است که انتخاب اعضای دولت بدون مشورت او صورت بگیرد...

در اینجا شاه عقب‌نشینی می‌کند و می‌گوید:

با این توضیح خیالم راحت شد و می‌افزاید: «مطمئن است که آمریکایی‌ها مداخله‌ای در انتخاب ترکیب کابینه نداشته‌اند.»^(۱) شاه یادآور می‌شود که مداخله در این‌گونه امور روابط دوستانه بین دو کشور را مورد تردید قرار می‌دهد. همچنین ایرانیان و خارجی‌ان نباید در روابط او و ارتش مداخله کنند و می‌افزاید: «رزم‌آرا تلاش ناموفقی در زمینه جدایی او و ارتش به عمل آورد، ولی مصداق توانست وحدت ارتش را از بین ببرد...»

بار دیگر مآله قدرت و اختیارات زاهدی و تصمیم‌گیری‌های او در امور مملکت مطرح می‌شود؛

شاه بر این گمان است که «برخی از مشاوران نخست‌وزیر به او فشار می‌آورند، بدون مشورت شاه عمل کنند...»

من به شاه گفتم: زاهدی و عده‌ای از افسران ارتش، به خاطر شاه و کشور جان خود را به خطر انداختند، امیدوارم شاه به نحوی از آنها قدردانی کند. شاه اظهار داشت «چنین قصدی را دارد، ولی بازگشت گروهی از افسران بازنشسته به خدمت او را دلسرد کرده است. برخی از این افسران قدیمی هستند و برخی آلوده به فساد می‌توان به آنها تشریح و مدال و نوع دیگری پاداش داد، ولی نه شغل...»

۱- کریمیت روزولت در شامگاه ۲۸ مرداد، هنگام دیدار زاهدی در باشگاه افسران توصیه می‌کند که صلاح نیست اردشیر زاهدی در کابینه پدرش عضویت داشته باشد، ولی سرهنگ فرزنانگان یکی از وزیران کابینه باشد. (نقل از یادکردنا، صفحات ۱۹۶-۱۹۷).

هنگام بحث درباره شکست طرح ۱۵ اوت (۲۵ مرداد)، شاه گفت: یک نفر خیانت کرد و پرسید به نظر من لو از عوامل انگلیسی‌ها نبود؟! من تعجب کردم و با یادآوری مذاکرات گذشته که گفته بود «برای حفظ ایران لازم است بریتانیا و ایالات متحد آمریکا سیاست مشترک توأم با اعتماد در قبال ایران داشته باشند» خاطر نشان ساختم که اکنون این سیاست به مورد اجرا درآمده است و امیدوارم هیچ‌گاه نسبت به بریتانیا و ایالات متحد آمریکا نظریه دیگری که موجب از میان رفتن این اعتماد مشترک گردد، نداشته باشد و افزودم: من از این حقیقت آگاهم که انگلیسی‌ها نسبت به او شرافتمندانه رفتار کردند و باید این فکر را برای همیشه از سر بذر کند که آنها با او «دو طرفه» معامله می‌کنند. شاه اظهار داشت: گفته من او را آسوده خاطر ساخت و آن را باور کرد.

سپس به شاه گفتم: اگر ایران خواهان آن است که بریتانیا و ایالات متحد آمریکا نسبت به دولت ایران سیاست مشترکی را تعقیب کنند، مادام که به بریتانیا همانند یک بچه گریان نگاه شود، نباید انتظار کمک اساسی از ایالات متحد داشت. من از مشاهده اینکه در گذشته مجلس [شورای ملی] صحنه سخنرانی شدیدالحن علیه بریتانیا بود، نگران بودم، همچنین از مطالب روزنامه‌های حزب توده در همین زمینه. شاه در پاسخ گفت: کوشش می‌کند ترتیبی بدهد که آن دسته از نمایندگان مجلس که استعفا نکرده‌اند، با تشکیل جلسه‌ای رای به انحلال مجلس [مقدم] بدهند. انتخابات جدید در بهار انجام می‌شود و دولت می‌تواند بدون مداخله مجلس اقدامات زیادی را انجام بدهد. همچنین قصد دارد تا انتخابات جدید، سنا را دعوت به تشکیل جلسه نکند. شاه افزود: قصد دارد به آن دسته کوچک نمایندگان مجلس که جانشان را به خطر انداختند و استعفا ندادند، به نحوی پاداش دهد. شاه گفت: مصمم است ریشه همه مطبوعات مخرب را از میان بردارد، سازمان حزب توده را متلاشی کند. در عین حال امکان برقراری روابط شایسته‌ای با اتحاد جماهیر شوروی را فراهم سازد...^(۱)

۱. گزارش سفیر ایران (هندرسن) به وزارت خارجه آمریکا (۴۶۶) بکلی سوری، تهران ۲۸ اوت ۱۹۵۳.

بخش سوم — موضع حزب توده در برابر کودتا

پیدایش حزب توده ایران در مهر ۱۳۲۰ و روش و عملکرد سیاسی آن طی حدود چهل سال، تا دستگیری و اعترافات و محاکمه و محکومیت سران عمده آن در سال ۱۳۶۲، محتملاً بحث انگیزترین موضوع تاریخ معاصر ایران بوده است. در این مدت مقالات و کتاب‌های بی شماری در داخل و خارج ایران درباره روش حزب توده انتشار یافته که در بیشتر آنها حزب توده به عنوان یک سازمان سیاسی دست نشانده دولت اتحاد جماهیر شوروی و نیز یکی از عوامل مؤثر در شکست نهضت ملی ایران شناخته شده است.

مطبوعات حزب توده نیز در دفاع از روش و تاکتیک‌های سیاسی رهبران آن حزب، در ادوار مختلف، مخالفان را به تحریف حقایق و دشمنی با جنبش کارگری متهم کرده‌اند؛ حتی مدعی شده‌اند که در توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱ و کودتای شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، دولت مصدق را از سقوط حتمی نجات داده‌اند و روز ۲۸ مرداد نیز با تمام قوا آمادگی خود را برای دفاع از دولت اعلام کرده‌اند، ولی مصدق و یاران او، دست آنها را نفشردند. آنها حزب توده را تنها گذاشتند و مانع کشاندن توده‌های مسلح به خیابان‌ها شدند و ترجیح دادند که حکومت را به زامدی بدهند!^(۱)

بحث پیرامون عملیات حزب توده ایران طی چهار دهه فعالیت علنی و مخفی آن و نیز استناد به اعترافات تکان دهنده سران حزب در مصاحبه‌های تلویزیونی تابستان ۱۳۶۲، بویژه گفته‌های دکتر نورالدین کیانوری، دبیرکل آن حزب که روش

۱. ف. م. جوانشیر، تجربه ۲۸ مرداد، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۸، صفحه ۲۲۵.

حزب توده را در مرداد ۱۳۳۲ خیانت بزرگ توصیف کرد،^(۱) در چهارچوب این کتاب نمی‌گنجد. در اینجا تنها در محدوده هفته چهارم مرداد ۱۳۳۲، به بررسی امکانات حزب و تصمیمات کادر رهبری آن در مقابله با کودتا و عملیات انجام شده، بسنده می‌کنیم.

روزنامه شجاعت که به جای «سوی آینده» نظریات رهبری حزب توده را منعکس می‌کرد، در سرمقاله روزهای ۲۲ و ۲۳ مرداد ۱۳۳۲ ضمن اعلام این خبر که «یک توطئه خائنانانه کودتا در شرف انجام است» از مردم دعوت کرد برای درهم شکستن کودتا آماده شوند.^(۲)

حال بینیم حزب توده، با اعلام خبر قریب الوقوع کودتا و دعوت از مردم برای درهم شکستن آن توطئه خائنانانه، چه اقدامی به عمل آورد. برای پاسخ به این سؤال، نخست امکانات حزب توده را بررسی می‌کنیم، سپس به توضیح عملکرد آن حزب در مقابله با کودتا می‌پردازیم:

در تابستان ۱۳۳۲ حزب توده از لحاظ امکانات نظامی بیش از هر زمان نیرومند بود؛ سازمان نظامی آن نزدیک به ۵۰۰ تن عضو داشت. اغلب فرماندهان یگان‌های رزمی، گروهان‌ها و گردان‌ها، حتی در گارد سلطنتی جاویدان، از افسران سازمان نظامی حزب توده بودند. شبکه‌های وسیع حزب در ادارات دولتی، کارخانجات، دانشگاه‌ها و مدارس با استفاده از امکانات وسیع اطلاعاتی و تبلیغاتی در حال آماده باش بودند. این نیروهای مجهز و آموزش دیده که در ماههای پیش از کودتا، با یک اشاره خیابان‌های تهران را اشغال می‌کردند و با مأموران انتظامی به زد و خورد می‌پرداختند و نظم پایتخت را مختل می‌ساختند، همچنین روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ مرداد ابتکار تظاهرات علیه شاه و سرنگون کردن مجسمه‌های او و پدرش را در اختیار داشتند، روز ۲۸ مرداد تکان نخوردند. هزاران تن افراد و کادرهای مبارز و ایران‌دوست حزب یا نگرانی و بی‌صلبری در انتظار فرمان هیأت اجرائیه حزب ماندند تا عصر آن روز شاهد سقوط دولت مصدق و پیروزی کودتاجیان باشند. بدین سان رهبران حزب توده، به رغم صدور اعلامیه‌های آماده باش و دعوت از مردم برای درهم شکستن کودتا، یک فرصت تاریخی را به طور عمد از دست دادند

۱. رجوع کنید به متن مصاحبه‌های تلویزیونی کیانوری و دیگر رهبران حزب توده در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان در ماههای تیر و مرداد ۱۳۶۲؛ همچنین: اعتراضات تکان‌دهنده سران حزب توده؛ مرکز نشر انقلاب، خرداد ۱۳۶۲.
۲. روزنامه شجاعت ۲۲ و ۲۳ مرداد ۱۳۳۲.

و یک قشر انقلابی و رزمنده را عاطل و خنثی کردند تا آنها را به جلادهای رژیم شاه - زاهدی بپارند و خود به شوروی فرار کنند.

امکانات نظامی حزب توده

برای توجیه امکانات نظامی حزب توده و نقشی که می توانست در مقابله با کودتای ۲۸ مرداد ایفا کند، شهادت آقای فریدون آذرنور، یکی از افسران برجسته سازمان نظامی و نیز از رهبران حزب توده را می آوریم:

«... حال بینیم در آن غفلت تپاهی آور حیات اجرائیه در بی برنامه گی حزبی که شعار «ما، کودتا را به ضدکودتا تبدیل خواهیم کرده، سازمان افسری تابع او، به طور خودبخودی چه امکاناتی در صحنه عمل داشت:

... در حدود هفتاد درصد افسران جوان زده ای، فرماندهان تانک های «شرمه» که از آمریکا خریداری شده بود و در تهران خدمت می کردند، از فارغ التحصیلان یکی دو سال قبل از مرداد ۱۳۳۲ به اضافه برخی از فرماندهان رده بالاتر ارباب جنگی، از اعضای سازمان افسری بودند.

فرماندهی گروهان پیاده مستقر در چهارراه مخبرالدوله که یکی از حساس ترین نقاط استراتژیکی پایتخت به حساب می آمد به عهده افسر بسیار دلیر و قداکار، سروان رمضان مشرفیان دهکردی، از اعضای فعال سازمان افسری بود. [...] سروان کلالی که اعدام گردید با تانک های خود، مأمور خیابان های اطراف ستاد ارتش، یعنی باغ ملی، خیابان سوم اسفند، قوام السلطنه و جنوب خیابان فردوسی تا چهارراه عزیزخان بود.

فرماندهی چهار تانک مستقر در بی سیم، مأمور حفاظت فرستنده رادیوی تهران، به عهده ستوان یکم قربان نژاد، عضو سازمان افسری بود. قربان نژاد پس از گذراندن ۱۵ سال در زندان شاه، پس از انقلاب اعدام گردید. اگر به ستوان یکم قربان نژاد کوچک ترین اشاره ای می شد، او قادر بود اشغال کنندگان رادیو، مانند زاهدی و همراهانش را در یک لحظه نابود سازد و همین عمل، تمام برنامه کودتاچیان را نقش بر آب نماید.

فرماندهی تانک های مستقر در اطراف منزل نخست وزیر [مصدق] به عهده ستوان شجاعیان بود؛ چه اسم با مسمایی! (اسم مستعار حزبی شجاعیان نیز «نیرومند» بود، باز هم چه نام برازنده ای!)

سرهنگ ممتاز، فرمانده مدافعین قرارگاه دکتر مصدق، ستوان شجاعیان را به عنوان افسری که روز ۲۸ مرداد حماسه آفرید، معرفی کرده است...

جالب است که از فرماندهان تانک هایی که به خانه مصدق حمله کردند، ستوان یکم ایرج پروانی، عضو سازمان افسری بود که در نتیجه همان غفلت و

بی عرضگی هیأت اجرائیه، به علت نداشتن هیچ دستوری از بالا در آن ساعات سرنوشت ساز، دو رفیق حزبی به عنوان متخاصم با توپ و مسلسل یکدیگر را خنثی می‌کردند!...

دانشجویان دانشکده افسری دارای شبکه‌های حزبی با ارتباطات قوی بودند و فرماندهانی مانند افشار بکشلو و سرگرد جعفر وکیلی، از فرماندهان و استادان با اتورته دانشکده افسری را داشتند. (هر دو پس از دستگیری اعدام شدند)»

دکتر آذرنور، در پاسخ به اظهارات کیانوری که وجود سازمان افسری و نقش آن را در عملیات نظامی بی‌اهمیت جلوه داده است، می‌گوید:

«شایسته است که به چند تجربه تاریخی کشورهای جهان سوم اشاره کرد: در شرایط نامساعدتری در همسایگی ما عراق، پنج افسر توانستند مستحکم‌ترین دژ استعمار انگلیس را واژگون کنند. [...] مصر با ۱۲ افسر، لیبی با ۲۲ افسر به همین شکل سرنوشت کشور خود را تغییر دادند.

در پلنوم چهارم، وقتی موضوع سازمان افسری مطرح شد، یکی از میهمانان حزب کمونیست شوروی، در حاشیه پلنوم و در فاصله دو نشست، با تعجب اظهار داشت: در تاریخ مبارزات جهانی و تجربه انقلاب و جنبش‌های کارگری معاصر، پدیده مشابهی مانند سازمان افسران ایران، چه از نظر کمیّت و چه کیفیت دیده نشده است. بد نیست از محمدرضا شاه هم نقل قولی بیان کنیم: پس از لو رفتن سازمان افسری، سرلشکر باتمانقلیچ رییس ستاد ارتش بعد از کودتا، در جمع افسران در آمفی تاتر دانشکده افسری که موفقیت ارتش در کشف چنین سازمان عظیم و خطرناکی را تعریف می‌کرده، اظهار می‌دارد «وقتی بشرف عرض شاهنشاه رسید که متأسفانه همه این افسران گل‌های سرسبد ارتش ایران بوده‌اند، اعلیحضرت فرمودند: پس این... (ناسزا به رهبری حزب توده) معطل چه بودند؟...»^(۱)

ادعای دکتر کیانوری درباره تماس او با دکتر مصدق در روز ۲۸ مرداد و پیشنهاد به نخست‌وزیر در مورد بسیج و اعزام افراد حزب توده به خیابان‌ها و مقابله با کودتاچیان، مانند بیشتر گفته‌هایش بی‌اساس، ساختگی و فریب‌کارانه است.^(۲) برای آگاهی از نادرستی ادعاهای کیانوری پیرامون سه نوبت تماس تلفنی او با دکتر مصدق در روز ۲۸ مرداد با ارائه شهادت دو مرجع رسمی حزب توده ایران و

۱- دکتر فریدون آذرنور، مصاحبه اختصاصی با نشریه «راه آزادی» در باره حوادث ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، خرداد ۱۳۷۲.

۲- نگاه کنید به: خاطرات نورالدین کیانوری، انتشارات روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۱، صفحات ۲۷۵-۲۷۹.

توضیح مختصری در این زمینه، پاسخ می‌دهیم:

دکتر فریدون کشاورز یکی از رهبران با نفوذ کمیته مرکزی حزب توده و نماینده دوره چهاردهم مجلس شورای ملی و نیز وزیر کابینه قوام، ضمن ترسیم سیمای مصدق و اشاره به روابط او با حزب توده و نیز روش حزب توده در روز ۲۸ مرداد، چنین گفته است:

«... خوش‌بختانه یک مرد روشن‌بین و میهن‌دوست و یک مبارز پیر که به خوبی به اسرار سیاست بیگانگان در ایران آشنا بود، با بصیرت نقشه مبارزه در راه ملی کردن صنعت نفت را تهیه می‌دید. این مرد دکتر مصدق بود که به حق قهرمان ملی ایران شد. او با استفاده از تضادهایی که بین انگلیس و آمریکا در ایران وجود داشت، در رأس مبارزه مردم ایران قوار گرفت و صنعت نفت را ملی کرد. من، در مقابل خاطره او که توده‌ای نبود ولی کاری انجام داد که حزب توده می‌بایست می‌کرد و مدافع آن باید باشد، سر تعظیم فرود می‌آورم...»

دکتر کشاورز درباره روش حزب توده و مطبوعات آن در دوره زمامداری مصدق، چنین اظهار نظر کرده است:

«رهبری حزب توده در ایران، تحت تأثیر فراکسیون کیانوری دائماً با دکتر مصدق، گاهی شدید و گاهی کمتر مخالفت می‌کرد. (...) روزنامه‌های حزبی آن زمان تحت تأثیر کیانوری و قاسمی، فحش‌های فراوانی به دکتر مصدق و وزیر خارجه او، دکتر فاطمی، دادند. (...) کیانوری در کمیته مرکزی در مسکو گفت که به وسیله بهبودی، که برای دیدن او به زندان آمده بود، با دربار برای سقوط حکومت مصدق مربوط بود. او در کمیته مرکزی گفت که بعضی افراد جمعیت ضد استعمار با کاشانی، بقایی و جمال امامی که از مخالفان سرسخت دکتر مصدق بودند، تماس گرفته بودند (...) باید به یاد آورد که دکتر مصدق به رهبری حزب توده اعتماد نداشت و حق هم داشت. وی در مرقع ملی شدن نفت گفته بود که «رهبری حزب توده ایران، دسته‌ای روسی و دسته‌ای انگلیسی هستند.»

شهادت دکتر کشاورز درباره روش سران حزب توده در جریان کودتای ۲۸ مرداد جالب و صادقانه است. وی خیانت سران حزب توده را فاش می‌کند و به ادعای کیانوری مبنی بر برقراری تماس با دکتر مصدق در آن روز، خط بطلان می‌کشد و می‌گوید:

«... صبح آن روز هیأت اجرائیه جمع بود و جلسه داشت. خبر دادند چند فاحشه و چند چاقوکش در خیابان‌ها راه افتاده‌اند و زنده یاد شاه و مرده یاد مصدق می‌گویند. یا کودتای ناموفق ۲۵ مرداد که به وسیله افسران وفادار مصدق و ستاد ارتش در نطفه

خفه شد، هیأت اجرائیه خیلی زود متوجه یک کودتا شد. علی علوی پیشنهاد کرد که دستور اعتصاب عمومی به کارگران کارخانه‌های تهران داده شود که کارگران به خیابان‌ها بیایند (این کار در مدت دو ساعت ممکن بود انجام شود)

در ابتدای این کودتا، خود عاملین آن امید نداشتند. در صورت جلسه کمیته مرکزی هیأت اجرائیه، کیانوری این اذعان را کرد که او، و تنها او، با این پیشنهاد مخالفت کرد و چون دید تقریباً همه با این پیشنهاد (اعتصاب کارگران، کارخانه‌ها) موافقت کنند گفت: این کار به ضرر مصدق تمام خواهد شد. کیانوری که دیگر طرفدار مصدق شده بود، اصرار کرد بدون اجازه مصدق نباید این کار را کرد! اعضای هیأت اجرائیه جواب دادند که کارگران و افراد حزب با فریاد زنده باد مصدق به خیابان‌ها خواهند آمد و این کار به ضرر مصدق نمی‌تواند باشد. وقتی کیانوری از جلوگیری اعتصاب مأیوس شد گفت: پیشنهاد می‌کنم که بروم به دکتر مصدق تلفن کنم و ببینم عقیده او چیست. [...] او رفت و بعد از ساعتی برگشت و گفت: دکتر مصدق می‌گوید من بر اوضاع مسلط هستم و هیچ کاری نکنید. وقت بتدریج می‌گذشت. از اعتصاب عمومی جلوگیری شده بود. کیانوری که مسؤول سازمان افسری نیز بود، به فکر نیفتاده بود از این سازمان استفاده کند. پنجاه افسر سازمانی، با هفت تیرهای خود، با فریاد «زنده باد مصدق» نه زنده باد حزب توده، می‌توانستند وضع را به کلی دگرگون کنند.

کادرها بتدریج خبرهای یأس‌آور می‌آوردند. همه می‌دانند که حزب بعد از ۲۵ مرداد تقریباً علنی شده بود.^(۱) با وجود درخواست کادرها، کاری انجام نشد، ولی کیانوری دوباره پیشنهاد کرد: من بروم دوباره به مصدق تلفن کنم. او رفت و خدا می‌داند کجا رفت. چون تنها بود. مدتی باز وقت گذشت. وقتی مراجعت کرد گفت: دکتر مصدق می‌گوید کار از کار گذشته و از من کاری ساخته نیست یا هرچه می‌خواهید بکنید.

وقت گران‌بهایی گذشته بود؛ سه ساعتی که دیگر باز یافتنی نبود و می‌توانست در سرنوشت ملتی مؤثر باشد. [...] کیانوری درست در موقع حساس تاریخ ایران و با سوءاستفاده از موقعیتی که در حزب به دست آورده بود و حزب را در دست داشت، مطابق اسناد موجود در مسکو، هیأت اجرائیه را مرعوب کرد و از پشت به حزب و ملت ایران خنجر زد و کاری بس مفید برای امپریالیسم و دربار انجام داد. [...] شاهکار بعدی کیانوری کجا خواهد بود؟

دکتر کشاورز، گفته‌هایش را با این مطلب پایان می‌دهد:

«چه کسی شاهد تلفن کردن کیانوری به مصدق بود؟ او تنها رفت. چه کسی می‌تواند ثابت کند که او به اربابان خود تلفن نکرد یا با آنها ملاقات نمود؟ برای اینکه به آنها

۱. حزب توده پس از سوءقصد نافرجام به جان محمدرضا شاه در بهمن ۱۳۲۷ غیرقانونی شده بود.

خبر بدهد که مسؤول جلوگیری از اقدامات حزب برای پشتیبانی از مصداق است. وانگهی در این موقع که تلفن خانه مصداق قطع شده بود، تلفن کردن چه فایده داشت...^(۱)

گزارش اکثریت هیأت اجرائیه حزب توده مسؤول در ایران، در پاسخ به درخواست دهنن اعضای کمیته مرکزی مقیم خارج درباره وقایع کودتا، صراحت دارد که روز ۲۸ مرداد امکان تماس با مصداق فراهم نشده است. در نامه اکثریت هیأت اجرائیه درباره جلسات روز ۲۸ مرداد گفته شده است:

«کیانوری در مخالفت با اعتصاب عمومی به منظور ریختن مردم به خیابانها اصرار داشت که قبل از کسب خبر از مصداق، اقدامی نشود. بدین ترتیب تا ظهر که تماس با مصداق ممکن نشد، نتوانستیم تصمیم بگیریم و بعد از ظهر که برای مشورت با رفقای تهران جلسه تشکیل دادیم، مصداق ساقط شده بود...»^(۲)

احسان طبری تئورسین حزب توده، اظهارات کیانوری را در مورد تماس با مصداق در روز ۲۸ مرداد، زیر سؤال کشیده و پس از اشاره به پیشنهاد علوی مبنی بر دعوت کارگران به خیابانها برای دفاع از مصداق، نوشته است:

«... آیا این داستان درست است؟ در مورد سراسر اجزاء این داستان سوالات مختلفی مطرح است که تا به امروز حل نشده است. [...] فرضیه‌ای وجود دارد که شوروی نیز از جریان کودتا مطلع بوده و با آن نوعی موافقت داشته است و عمل و بازدارنده از طرف کیانوری و هیأت اجرائیه، ناشی از این جریان است...»^(۳)

پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب توده ایران - حزب توده ایران به رغم کوشش‌های تبلیغاتی در تحریف حقایق پیرامون روابط حزب توده در دوران حکومت دکتر مصداق، به ویژه در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نیز جهت بررسی خطاها و اشتباهات رهبری، تصمیم به تشکیل پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی گرفت. این پلنوم با شرکت ۱۵ تن اعضای کمیته مرکزی با رأی قطعی و ۵۹ تن از کادرهای حزبی شخصی و نظامی با رأی مشورتی، از ۵ تا ۲۶ تیر ۱۳۳۶ در مسکو تشکیل

۱. دکتر فریدون کشاورز «من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران راه انتشارات خلق، تهران ۱۳۵۷، صفحات ۷۶-۷۹.

۲. نقل از مصاحبه فریدون آذرنور با نشریه راه آزادی، صفحات ۵۴-۵۵.

۳. احسان طبری، کزراهه، خاطراتی از حزب توده، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶، صفحه ۱۷۱.

شد. این اجتماع، نخستین پلنوم کمیته مرکزی حزب پس از نزدیک به ۹ سال بود. مهم‌ترین وظیفه آن، کوشش برای خروج حزب از بحران ناشی از اشتباهات و کج‌روی‌های حزب، بویژه در دوران حکومت مصدق و نیز خطای رهبری حزب در کودتای ۲۸ مرداد بود.

پلنوم طی مباحثات سه هفته‌ای خود مجموعاً هفت قطعنامه به شرح زیر تصویب کرد:

(۱) درباره نظر حزب نسبت به جبهه ملی و دکتر مصدق و مسأله ملی شدن صنعت نفت، (۲) درباره خطاهای رهبری در کودتای ۲۸ مرداد، (۳) درباره مرحله انقلاب ایران و خطای دو سند: (جزوه ۲۸ مرداد و نشریه شماره چهل و چهار)، (۴) درباره برخی تصمیمات و اقدامات حادثه‌جویانه رهبری پس از کودتای ۲۸ مرداد، (۵) درباره کشف و متلاشی شدن سازمان نظامی حزب، (۶) درباره اختلاف در دستگاه رهبری حزب، و (۷) درباره یافتن راه‌حل برای خروج از بحران.

در قطعنامه اول گفته شده است: با تشکیل جبهه ملی در سال ۱۳۲۹ بورژوازی ملی ایران در راه متحد و متشکل نمودن مبارزه سیاسی خود قدم به مرحله نوینی گذاشت. جبهه ملی توفیق یافت در جریان مبارزه برای ملی شدن صنایع نفت در سراسر ایران فشرهای قابل ملاحظه‌ای از طبقات جامعه ایران را به دنبال خود بکشد و با استفاده از خواست عمومی مردم ایران و تضاد در بین امپریالیسم آمریکا و انگلستان و اختلاف بین گروه‌های هیأت حاکمه، دولت دکتر مصدق را که نماینده بورژوازی ملی ایران بود، به سرکار آورد. بدین طریق در جریان سال ۱۳۲۹-۱۳۳۲ جبهه ملی توانست عملاً نقش مؤثری در جنبش ضداستعماری مردم ایران ایفا نماید.

در قطعنامه مزبور یکی از اشتباهات مهم سیاسی حزب: عدم شناخت بورژوازی ملی و سمت‌گیری غلط درباره مسأله ملی شدن صنایع نفت، به این شرح توصیف شده است:

«عدم شناخت بورژوازی ملی ایران، درک نکردن ماهیت آن و عدم تشخیص خصلت ضدامپریالیستی جبهه ملی، موجب شد که حزب ما مرتکب اشتباهات سیاسی مهمی گردید و با آنکه در ابتدای تأسیس خود در بیدار و متشکل کردن توده‌های مردم و نیروهای ضداستعمار کشور و آموختن شیوه‌های مبارزه نقش مهم و مؤثری ایفا نموده بود، در این دوران عملاً ابتکار سیاسی در مبارزه ضداستعماری را از دست داد. سمت‌گیری غلط درباره مسأله ملی شدن صنایع نفت (در ابتدای جنبش) و

خط مشی حزب روانه و نادرست در قبال جبهه ملی و حکومت دکتر مصدق مهم ترین اشتباه سیاسی حزب ما در جریان سال های قبل از کودتای ۲۸ مرداد به شمار می آید. رهبری حزب به جای آن که از شعار ملی شدن صنایع نفت در سراسر کشور، که مورد پشتیبانی توده های وسیع مردم و حالت اساسی اتحاد کلیه نیروهای ضدامپریالیستی بود، طرفداری نماید، شعار لغو قرارداد نفت جنوب و ملی کردن آن را در مقابل شعار جبهه ملی مطرح ساخت. این شعار حزب ما درباره نفت، هم از لحاظ منطقی و هم از نظر تکنیکی نادرست بود...»

قطعنامه دوم به بیان خطای رهبری حزب در کودتای ۲۸ مرداد اختصاص دارد و با صراحت مشی رهبری حزب را عامل مهمی در پیروزی امپریالیسم آمریکا و انگلیس دانسته و گفته است:

«... سیاست غلط حزب ما در مورد بورژوازی ملی و دولت مصدق که ناشی از چپ روی و سکتاریسم طولانی در تاکتیک حزب ما بود، به ویژه یک رشته اقدامات چپ روانه ما در فاصله [۲۵ تا ۲۸ مرداد] موجب رمیدگی بیشتر بورژوازی ملی شده بود. رهبری حزب با آنکه از یکسال پیش، یعنی از زمان سرکار آمدن قوام، خطر کودتا را از محافل ارتجاعی و امپریالیستی حس می کرد، دست به تدارک برای مقابله با کودتا نزد...»

قطعنامه سوم اختصاص به بحث و بررسی اسناد «جزوه ۲۸ مرداد هیأت اجرایی حزب در تهران» و نیز مقاله ۱۸ فروردین ۱۳۳۳ کیانوری تحت عنوان «خطوط اساسی همکاری حزب ما با سازمان های بورژوایی» داشت که در شماره ۴۴ نشریه «مسائل حزبی» منتشر شده است. در این قطعنامه اشکالات «تنوریکی» که در این دو جزوه وجود دارد، مطرح شده و تأکید گردیده که «کلیه اعضای هیأت اجراییه مقیم ایران در اتخاذ روش نادرست نسبت به ملی شدن نفت (در آغاز امر) و همچنین در اتخاذ و اجرای خط مشی چپ روانه نسبت به جبهه ملی و حکومت مصدق، متفقاً تصمیم گرفته اند و مسؤولیت مشترک دارند.»

در قطعنامه چهارم، اقدامات رهبری حزب پس از کودتای ۲۸ مرداد، از قبیل «تصمیم به وارد ساختن ضربت در ۳۰ مرداد» خرابکاری در پایگاه هوایی قلعه مرغی» و «دستبردهای پارتیزانی»، حادثه جویانه توصیف شده است. در قطعنامه پنجم به بررسی خطاها و اشتباهات دستگاه رهبری درباره کشف و تلاشی سازمان نظامی حزب اختصاص دارد. در قطعنامه ششم و هفتم پیرامون

اختلافات در دستگاه رهبری حزب و راه خروج از بحران تشکیلاتی بحث و چاره‌جویی شده است. در این دو قطعنامه، چگونگی اختلافات و عملیات فزاینده و دسته‌بندی در درون سازمان رهبری (دسته رادمنش و اسکندری و دسته کیانوری و قاسمی)، اعمال شیوه‌های ناسالم مانند تهمت، پرونده سازی، ناسازگاری، تکرر، کینه‌توزی، که باعث فلج شدن حیات حزب گردید، مورد بحث و انتقاد قرار گرفته است...^(۱)

۱. قطعنامه پلنوم (وسیع) چهارم کمیته مرکزی حزب توده ایران؛ نشریه هیأت اجراییه کمیته مرکزی، ۱۳۳۶؛ اسناد و دیدگاه‌ها، حزب توده ایران از آغاز پیدایش تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷، تهران ۱۳۶۰، صفحات ۳۶۱-۳۸۲؛ احسان طبری، کزراهد، خاطراتی از حزب توده، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶، پلنوم چهارم، انتقاد از گذشته، صفحات ۱۶۵-۱۸۱.

بخش چهارم — نقش نیروهای مسلح در شکست نهضت

تاریخچه ایجاد ارتش — فکر ایجاد ارتش منظم و سازماندهی آن به سبک جدید، پس از کودتای اسفند ۱۲۹۹ قوت گرفت. رضاخان سردار سپه که طرح براندازی شاه قاجار و نیز دستیابی به قدرت و حفظ آن، با پشتیبانی دولت بریتانیا را منوط به ایجاد نیروهای مسلح تحت فرمان خود می‌دانست، در تاریخ ۱۴ دی ۱۳۰۰ (ده ماه پس از کودتا) فرمان تشکیل سازمان جدید ارتش را صادر کرد.^(۱)

نخستین وظیفه ارتش جدید پشتیبانی از سردار سپه، خلع سلاح و جابجایی عشایر و ایلات سرکش و نیز سرکوب همه خوانین ولایات و گردنکشان بود که سالیان دراز، بویژه در اواخر دوره قاجاریه از دولت مرکزی فرمان نمی‌بردند. در اجرای برنامه خلع سلاح، جنگ‌هایی در آذربایجان، لرستان، کردستان و فارس به وقوع پیوست. مخاصمات آذربایجان غربی و کردستان و برخوردهای نظامی بین ارتش و اسماعیل سمیتقو، رئیس ایل شکاک، هشت سال و چهار ماه (از آغاز سال ۱۳۰۰ تا تیر ۱۳۰۹) طول کشید. نبردهای لرستان، به دنبال هفت سال زد و خورد خشونت‌بار و تلفات زیاد، در سال ۱۳۰۷ به پایان رسید. طغیان کلنل محمدتقی خان در سال ۱۳۰۰ با مرگ او پایان یافت.

در کردستان، پس از یک سلسله زد و خوردهای ارتش با طوایف مختلف کرد که تا سال ۱۳۰۶ به طول انجامید، امنیت مورد نظر برقرار شد. در طول سال‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۷ ترکمانان ناحیه استرآباد و خراسان و نیز، دوست محمدخان بلوچ در بلوچستان و کرمان قلع و قمع شدند. آخرین و طولانی‌ترین جنگ‌ها در فارس، با

۱. تاریخ ارتش ایران نوین، بخش دوم، تحولات ارتش ایران در سال ۱۳۰۰ شمسی، حکم عمومی شماره ۱ قشون، انتشارات ستاد بزرگ ارتشتاران، صفحه ۶۵.

قشقای‌ها و بوی‌راحم‌دی‌ها در سال ۱۳۰۸ پایان یافت.

بیشتر افرانی که در شبیخون سوم اسفند ۱۲۹۹ و حمله به تهران رضاخان میرن‌ج را یاری کردند، در تحکیم قدرت او برای دستیابی به مقام وزارت جنگ، نخست‌وزیری و سرانجام پادشاهی وی نقش مهمی ایفا نمودند. در فروردین ۱۳۰۳ پس از شکست کوشش‌های سردار سپه در تغییر رژیم به جمهوری و بالاگرفتن مخالفت با ادامه زمامداری رضاخان و نیز تلگرام احمدشاه از پاریس به مجلس شورای ملی مبنی بر عدم اعتماد نسبت به نخست‌وزیر، سردار سپه استعفا کرد و به عنوان اعتراض، به روده‌ن رفت. در این موقع دستیاران او با مخابره تلگرام‌های رمز به فرماندهان لشکرها در ولایات، دست به کار شدند. از فردای آن روز مجلس پایتخت تهدید شد. سرتیپ جان محمدخان، فرمانده تیپ عشرت‌آباد بایگان‌های رزمی و توپخانه به تهران آمد و از جلوی مجلس رژه رفت و مانور داد؛ کاری که تا به آن روز سابقه نداشت.^(۱)

سرلشکر امیراحمدی، امیرلشکر غرب نیز بدون رعایت اصول و قواعد اداری، تلگرافی به مجلس شورای ملی و رونوشت آن را به جراید فرستاد که در آن مجلس و مجلسیان را به آوردن قشون لرستان و غرب برای سرکوب وکلای مجلس و مخالفین سردار سپه تهدید کرده بود!

سپهد امیراحمدی چگونگی تلگراف تهدیدآمیز خود را به مجلس به این شرح نقل کرده است:

«... در اوایل فروردین ۱۳۰۳ بخشنامه تلگرافی از سردار سپه رسید مبنی بر اینکه من از دسیسه‌بازی دربار و مجلسی‌ها خسته شدم و بیش از این نمی‌توانم مقاومت کنم، ناگزیر به روده‌ن، ملک شخصی خود رفتم. وزارت جنگ را به سرلشکر محمود آقاانصاری و ارکان حرب کل قشون را به سرتیپ امان‌الله میرزا جهانبانی واگذار کردم. سعادت همه فرماندهان را خواهان و آرزومندم که خدمت خودشان را به مملکت و ملت ادامه دهند.

وصول این تلگراف مرا سخت متأثر کرد. [...] از طرفی خبر رسید که جمعی را برانگیخته‌اند و در جلو مجلس به جانب سردار سپه سنگ پرتاب کرده‌اند. مخالفین سردار سپه یعنی مدرس و ملک‌الشعرا (بهار) و اعوان آنها گفته بودند که سردار سپه خودسر و نسبت به مجلس بی‌اعتناست. [...] تلگرافی به سرلشکر انصاری نمودم که

۱. ملک‌الشعرا بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، جلد دوم، انقراض قاجاریه، مؤسسه انتشارات

من شما را به هیچ وجه فرمانده خود نمی‌شناسم و اجازه نمی‌دهم روی صندلی که سردار سپه نشسته، شما بنشینید... و تلگرافی به مجلس کردم که ارتش ایران به اراده و به دست سردار سپه به وجود آمده است. [...] این رجال پوسیده و کوچک فکری که در راه سردار سپه سنگ می‌اندازند، باید بدانند که من با دست خالی لشکری ترتیب داده و تقاطعی را امن کرده‌ام. [...] اکنون خود را موظف می‌دانم اگر سردار سپه باز نگردد و کسانی در راه او سنگ بیندازند و او را از خدمت به کشور بازدارند، با لشکری که در اختیار دارم به تهران بیایم و سردار سپه را روی دست افسران و افرادی که در کوه‌های لرستان هنرنمایی کرده‌اند، به وزارت جنگ برگردانم. [...] تلگرافی هم به سردار سپه کردم که چون وجود شما را برای کشور و ارتش مفید می‌دانم، محال است تا جان در بدن دارم بگذارم دشمنان کشور دست به تحریک و آشوب بزنند و شما را از خدمت به کشور سرد سازند...^(۱)

منظور از نقل بیان و پیام سپهبد امیراحمدی در مقام فرمانده لشکر، توجیه ماهیت ارتش شاهنشاهی و طرز تفکر و روحیه افسران و فرماندهان آن در تشخیص و تمیز وظایفی است که در دفاع از آزادی و حفظ تمامیت کشور عهده‌دار شده بودند.

از نظر سپهبدامیر احمدی و دیگر امیران، رضاخان صاحب اختیار مطلق ارتش و کشور بود. افسران تنها از شخص او فرمان می‌بردند و نهادهای قانونی مملکت را به رسمیت نمی‌شناختند. برای آنها قانون اساسی و تفکیک قوا و مسؤلیت دیگر مقامات در اداره کشور مطرح نبود. سپهبدامیر احمدی با چنین روحیه و طرز فکری به خود اجازه می‌دهد مجلس شورای ملی را تهدید کند و نمایندگان مردم را «رجال پوسیده و کونه فکر» خطاب کند. به نظر او و همفکرانش در یک نظام مشروطه هیچ مقامی جز شاه حق اعتراض و یا انتقاد از روش قرون وسطایی آنها را ندارد؛ نه تنها این، بلکه در تمام ادوار، مقامات وزارت و سناتوری را یدک بکشند و تا آخر عمر هم خود را از مردم و مملکت طلبکار بدانند.

توسعه دامنه جنگ جهانی دوم و لزوم کمک متفقین به اتحاد جماهیر شوروی و نیز حراست از منابع نفت جنوب ایران موجب گردید که نیروهای مسلح اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیا در روز سوم شهریور ۱۳۲۰ (۲۵ اوت ۱۹۴۱) از مرزهای

۱. خاطرات نخستین سپهبد ایران؛ احمد امیراحمدی، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، جلد اول، موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳، صفحات ۲۳۱-۲۳۲.

شمال و مغرب و جنوب، ایران را مورد حمله قرار دهند. بدیهی است انتظار نمی‌رفت که ارتش ایران با امکانات محدود تسلیحاتی در برابر تهاجم دو نیروی قدرتمند و مجهز و با تجارب جنگی، از خود مقاومت چشمگیری نشان دهد، ولی فرار بیشتر فرماندهان از صحنه‌های نبرد و رها ساختن هزاران تن افسر جزء، درجه‌دار و سرباز، از شگفتی‌های تاریخ نظامی معاصر ایران به شمار می‌رود!

شکست و فروپاشی یک شبه ارتش ایران، پیامد بی‌ثباتی رژیم استبدادی رضاشاه و پوشالی بودن سازمانی بود که ساختار «مردمی» نداشت و مأموریت اساسی آن «حفظ تاج و تخت شاه» بود؛ ارتشی که رضاشاه آن را متعلق به شخص خود می‌دانست و در سخنرانی‌های رسمی، افسران را «افسران من» و ارتش را «ارتش من» خطاب می‌کرد.

هرچند با فرار شتاب‌زده رضاشاه شالوده و نظم ظاهری مملکت به هم ریخت، ولی اساس استبداد رضاشاهی از میان نرفت؛ هیچ‌گونه اقدامی برای رسیدگی به علل فروپاشی ارتش و حیف و میل صدها میلیون ریال که طی بیست سال صرف توسعه و تقویت آن شده بود، انجام نگرفت. فرماندهان لشکرهایی که یگان‌های خود را رها کرده و گریخته بودند، نه تنها بازخواست نشدند، بلکه بیشتر آنها مانند دیگر نخبگان سیاسی دوران رضاشاه در ارتش یا دیگر نهادهای کشور، مقام‌های کلیدی را قبضه کردند.

تجدید سازمان ارتش - طی ماههای پس از شهریور ۱۳۲۰، دولت ایران برای حفظ امنیت داخلی کشور با موافقت مقامات اشغالگر (شوروی و بریتانیا) در صدد تجدید سازمان ارتش و نیروهای انتظامی برآمد. این برنامه نخست در مناطق اشغال نشده و سپس در نواحی که نیروهای نظامی بریتانیا و شوروی حضور داشتند، آغاز گردید. پس از مدتی تلاش، یگان‌های پراکنده نیروی زمینی و ژاندارمری جمع‌آوری شدند. در این تجدید سازمان وظیفه اساسی نیروهای مسلح ایران، تأمین و حفظ امنیت داخلی کشور بود.

حضور نیروهای مسلح شوروی و بریتانیا و چندی بعد ایالات متحد آمریکا و مداخلات آنها در امور سیاسی و داخلی ایران، و نیز بروز ناامنی و مشکلات اقتصادی، به اقتدار دولت مرکزی آسیب شدید وارد ساخت. هیأت حاکم جدید ایران از لحاظ ترکیب و طرز تلقی در اداره امور مملکت، تفاوت چندانی با گذشته

نداشت. اعضای دولت و وکلای دوره سیزدهم مجلس شورای ملی، نمایندگان طبقه دیوانی و رژیم پیشین بودند که به رغم تظاهر به هواخواهی از آزادی، دموکراسی و اصلاحات اجتماعی، از روند وضع جدید رضایت نداشتند؛ بویژه از آزادی مطبوعات احساس نگرانی می‌کردند. مالکان، سرمایه‌داران بزرگ، نخبگان سنتی و محافظه‌کاران نیز برای حفظ موقعیت خود، از رژیم سلطنتی و پادشاهی محمدرضا شاه بیست و دو ساله که با موافقت لندن - مسکو به جانشینی پدرش تعیین شده بود؛ پشتیبانی می‌کردند، همچنین بر لزوم فوری نوسازی ارتش و نیروهای پلیس و ژاندارمری به عنوان پشتوانه اقتدار شاه و دولت تأکید می‌کردند. به رغم تغییرات ناشی از رفتن رضاشاه و انتقاد مطبوعات، بویژه روزنامه‌های حزب توده از رژیم گذشته و در خواست رسیدگی به علل شکست فضااحت ارتش، برنامه نوسازی نیروهای مسلح با همان شیوه و شالوده پیشین، با بی‌نظمی همراه با دسته‌بندی در درون ارتش انجام شد. در سازمان جدید، فرماندهان یگان‌های بزرگ ارتش، همچنین رؤسای نهادهای انتظامی، غالباً از افسران دوره رضاشاه و یا از قماش آنها بودند؛ با این تفاوت که اگر در گذشته به علت ترس از رضاشاه با احتیاط سوءاستفاده می‌کردند، اکنون با بهره‌گیری از بی‌سرو سامانی کشور و ضعف دولت، در انجام خواسته‌های خویش آزادی عمل داشتند.

گرایش‌های سیاسی در نیروهای مسلح - هرچند اشغال نظامی ایران به وسیله نیروهای متفقین مشکلات و مصائب فراوانی برای کشور و مردم به بار آورد، با وجود این سقوط رژیم رضاشاه، موجبات تغییر و تحول وسیعی در قلمرو اجتماعی و نیز درک و بینش سیاسی مردم ایران را فراهم ساخت. بدون تردید حزب توده با وجود زیان‌هایی که در ادوار مختلف در مقابله با حرکت‌های ضدامستبدادی و ضداستعماری، به ملت ایران وارد ساخت، اما مطبوعات آن نقش مهمی در زمینه بالابردن فرهنگ سیاسی جامعه ایفا کردند.

افسران و درجه‌داران جوان ارتش نیز با مطالعه روزنامه و شنیدن اخبار رادیوهای لندن، مسکو و برلین، از رویدادهای جهان در حال جنگ و نابسامانی‌های کشورشان آگاه شدند و در تحلیل علل فروپاشی ارتشی که شاخص‌ترین دستاورد دوره رضاشاه بود، احساس نازاحتی می‌کردند و به فکر چاره‌جویی افتادند. گروهی که شور و شوق بیشتری برای خدمت به کشور داشتند و امید هرگونه اصلاحاتی

را در ارتش به وسیله فرماندهانی که اغلب آنها عامل فساد و تباهی بودند، ناممکن می‌پنداشتند، به سوی احزاب و دسته‌جات سیاسی روی آوردند و یا از طرف آنها جذب شدند. در این میان حزب توده ایران که در آغاز، هدف خود را انجام اصلاحات اساسی و استقرار آزادی و دموکراسی اعلام کرده بود، با برتری امکانات تبلیغاتی و سازماندهی، در جذب افسران و درجه‌داران نیروهای مسلح به موفقیت‌های چشمگیری دست یافت.^(۱)

همزمان با فعالیت حزب توده، سرلشکر حسن ارفع گروهی از نظامیان و غیرنظامیان را به دور خود جمع کرد و حزب «آریا» را تأسیس نمود. شاخه نظامی این سازمان ظاهراً مخفیانه فعالیت می‌کرد. سرهنگ حسین منوچهری (بعدها ارتشبد آریانا)، سرهنگ دیهیمی، سرهنگ حسن اخوی، سرگرد نعمت‌الله نصیری (بعدها ارتشبد) و سرگرد محمود ارم، از رهبران این سازمان بودند. برنامه گروه ارفع که محمدرضا شاه در جریان فعالیت‌های آن قرار داشت، ظاهراً مبارزه با حزب توده بود، ولی ارفع و یارانش هدفی جز اشغال مناصب کلیدی ارتش که مهم‌ترین آن ریاست ستاد ارتش بود، نداشتند. در همین اوان سرلشکر حاج علی رزم‌آرا که او نیز سودای قدرتمند شدن را در سر می‌پرورانید و بر سر تصدی ریاست ستاد ارتش با ارفع رقابت می‌کرد، گروهی از افسران را که بیشتر آنها جوان بودند، با خود همراه ساخته و علیه ارفع به فعالیت پرداخت. در سال‌های دهه ۱۳۲۰ ارفع دوبار و رزم‌آرا سه بار رییس ستاد ارتش شدند و با تشدید رقابت و دسته‌بندی موجب تضعیف بیشتر ارتش و قدرتمندتر شدن سازمان نظامی حزب توده را فراهم ساختند. قیام افسران خراسان در مرداد ۱۳۲۴ نخستین تجربه قدرت‌نمایی حزب توده و درگیر شدن افسران نیروهای مسلح در دسته‌بندی‌های رقابتی و سیاسی بود.

به دنبال تسلیم پادگان‌های تبریز و رضاییه و خلع سلاح افسران و افراد آن توسط دموکرات‌های رژیم پیشه‌وری در آذربایجان (آذرماه ۱۳۲۴)، سرلشکر ارفع از ریاست ستاد ارتش کناره‌گذار شد و در دهم تیر ۱۳۲۵ سرلشکر حاج علی رزم‌آرا به جای او منصوب گردید. رزم‌آرا با بسیج و اعزام یگان‌های ارتش به آذربایجان و نیز دستگیری و محاکمه و اعدام افسرانی که به رژیم پیشه‌وری و قاضی محمد در

۱. برای آگاهی بیشتر در این مورد، رجوع کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران از کودتا تا انقلاب، جلد اول، بخش سوم، صفحات ۴۲-۵۸.

آذربایجان و کردستان پیوسته بودند، قدرت خود را تحکیم کرد. وی، سرلشکر ارفع و دیگر رقبای خود را در ارتش از صحنه مبارزه خارج ساخت، سپس به مداخله در امور سیاسی پرداخت؛ در انتخابات مجلس مؤسسان سال ۱۳۲۸ به منظور تغییراتی در قانون اساسی به نفع شاه دست داشت و در انتخابات دوره شانزدهم مجلس نیز مداخله کرد و شماری از نامزدهای دربار و مورد نظر خود را به مجلس فرستاد. با این همه، حضور رییس ستاد مقتدر جبهه طلبی چون رزم آرا در صحنه سیاسی، محمدرضا شاه را نگران می ساخت.

سازمان افسران ناسیونالیست - با حذف سرلشکر ارفع و دارو دسته او، تنها سازمان نظامی که در ارتش به طور مخفی، ولی فعال، باقی مانده بود، سازمان نظامی حزب توده بود. در تیرماه ۱۳۲۹ سپهبد رزم آرا، به رغم خواست شاه و با استفاده از حمایت لندن - واشینگتن نخست وزیر شد. به طوری که پیشتر اشاره رفت، هدف از تخست وزیری رزم آرا مقابله با جنبش ضداستعماری مردم ایران برای ملی کردن صنعت نفت و تصویب قرارداد الحاقی در مجلس شانزدهم بود.

به حکومت رسیدن مصدق از سوی ملت، ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از شرکت سابق و متعاقب آن تهدید نظامی بریتانیا و اعزام ناوگان جنگی به آب های ایران، با واکنش وسیع افسران و درجه داران جوان در نیروهای مسلح روبرو شد. جنبش ضداستعماری مردم ایران در برگیرنده همه طبقات و قشرهای جامعه بود و افسران و درجه داران نیروهای مسلح، به رغم خصلت استعماری ارتش شاهنشاهی و «فرد پرستی»، وابسته به مردم بودند و در مبارزه بزرگی که در راه حفظ استقلال و آزادی سیاسی و اقتصادی کشورشان در پیش بود، نمی توانستند بی تفاوت بمانند و همچنان «کورکورانه» معجری دستورات شاه باشند.

در هر موقعیت استثنایی و تاریخی کشور، هرکس باید راه و موضع خود را انتخاب کند؛ در جریان جنبش ضداستعماری ملت ایران، همه امیران و اکثریت فرماندهان و رؤسای رده های بالای ارتش و نیروهای انتظامی تربیت شده دوره رضاشاهی بودند و از مسؤولیت بزرگی که در آن برهه سرنوشت ساز به عهده آنها بود، درک روشنی نداشتند و یا منافع شخصی خود را بر مصالح ملی و میهنی ترجیح دادند و دانسته یا ندانسته در برابر نهضت مردم ایران موضع گرفتند. شماری از این افسران همانهایی بودند که ننگ مزدوری دشمن را قبول کردند و دروازه را به

روی او گشودند.

در چنین اوضاع و احوالی شمار قابل توجهی از افسران جوان که شاهد پیروزی‌های غرورانگیز نهضت بودند، یا درک موقعیت استثنایی میهن‌شان، بی‌اعتنا به مقررات استعماری حاکم در ارتش شاهنشاهی که نظامیان را از مداخله در سرنوشت کشورشان منع می‌کرد، به صحنه سیاست روی آوردند و در کنار مردم از دستاوردهای نهضت پاسداری کردند. گروهی از همین افسران جوان بودند که در اواخر سال ۱۳۳۰ سازمان افسران ناسیونالیست را پایه‌گذاری کردند. سرهنگ عزت‌الله ممتاز، سرتیپ محمود افشارطوس، سرتیپ محمود امینی، سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی، سرگرد دکتر اسماعیل علمیه از جمله اعضای وفادار این سازمان بودند.^(۱) سازمان «گارد نهضت ملی» گروه دیگری متشکل از افسران بود که در سال ۱۳۳۱ به ابتکار و رهبری سرهنگ طاهر قنبر تأسیس شد و همگام با سازمان افسران ناسیونالیست، از نهضت ملی و حکومت مصدق پاسداری کرد.^(۲)

فعالیت سازمان افسران ناسیونالیست و همگامی با نهضت ملی، بحث‌های جنجال‌انگیزی را میان افسران سازمان‌های نظامی حزب توده و رهبران آن حزب پراگماتیست، زیرا روش حزب توده در مخالفت با دکتر مصدق و نیز جنبش ضد استعماری مردم ایران، در نظر افسران وطن‌دوست حزب مذکور مفهومی جز همکاری با دشمن نداشت. به همین دلیل دهها تن از افسران سازمان نظامی حزب توده که شاهد مبارزه مردم وطن‌شان علیه بریتانیا بودند، از همکاری با آن حزب دست کشیدند و به صفوف ملت پیوستند.

از دستاوردهای مهم نهضت ملی در دوران حکومت مصدق افزایش درک و آگاهی افسران و افراد نیروهای مسلح و تمیز و تشخیص و انتخاب راهی بود که در یک برهه تاریخی و سرنوشت‌ساز در برابر آنها قرار داشت. هرچند در پیروزی کودتای انگلیسی و آمریکایی ۲۸ مرداد، ارتش نقشی تعیین‌کننده داشت، اما به همت گروهی از افسران آگاه و وطن‌دوست، توطئه سی‌ام تیر ۱۳۳۱ به شکست انجامید. در توطئه سازمان داده شده نهم اسفند ۱۳۳۱ تلاش شاه و افسران درباری در کشاندن ارتش به صحنه عملیات شکست خورد. توطئه ابوالقاسم خان بختیاری

۱. برای آگاهی بیشتر درباره سازمان افسران ناسیونالیست و اهداف و فعالیت‌های آن رجوع کنید به: کهنه سرپاز، تألیف سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ سوم، ۱۳۶۹.

۲. نگاه کنید به: جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد، صفحه ۲۲۹.

در جنوب که با طرح و پشتیبانی سازمان جاسوسی MI-6 به مورد اجرا در آمد، با کوشش نیروهای نظامی وفادار به دولت خنثی گردید.^(۱) مهم‌تر از همه اینها، برای اولین بار در تاریخ ارتش ایران، دو یگان از ارتش شاهنشاهی، که در یک طرف افران و افراد وفادار به ملت به فرماندهی سرهنگ ممتاز و در طرف دیگر افران و درجه‌داران گارد سلطنتی همراه با نظامیان مزدور دشمن قرار داشتند، رو در رو شدند و در یک تبرد نامساوی و دشوار که سیصد کشته به جای گذاشت با یکدیگر جنگیدند. ممتاز و یارانش در آن درگیری حماسه آفریدند و بیست و پنج سال بعد، در جریان انقلاب سال ۱۳۵۷ نیز بطلان افسانه وفاداری ارتش به یک رژیم غیرمردمی و سرکوبگر به اثبات رسید...

۱. نگاه کنید به: گازبروسکی، کودتای ۱۹ اوت ۱۹۵۲ (۲۸ مرداد ۳۲)، نوطه قبایل بختیاری، صفحه ۳۰ و زیرنویس صفحه ۵۶

بخش پنجم — پاداش کودتاچیان

پس از استقرار رژیم کودتا، همه عاملین و دست‌اندرکاران عملیات کودتا که در سرکوب نهضت ملی ایران شرکت کرده بودند، پاداش گرفتند. نظامیان به درجات بالا ترفیع یافتند و شماری مقامات مهم نظامی، امتیاتی و اداری را قبضه کردند. سرلشکر زاهدی، سرتیپ هدایت‌الله گیلان‌شاه، سرتیپ باتمانقلیچ، سرهنگ تیمور بختیار، سرتیپ محمد دفتری، سرهنگ محمد خاتمی، سرتیپ فرهاد دادستان، سرهنگ نعمت‌الله نصیری، سرهنگ حسن اخوی، سرهنگ عباس فرزندگان، سرهنگ ولی‌الله قرنی، سرهنگ (شهریانی) حمیدی، سرهنگ ۲ اسکندر آزموده، سرهنگ روحانی، سرتیپ حسین آزموده و سرتیپ اسماعیل ریاحی از این زمره بودند. دیگر افسران که در درجات پایین بودند، ترفیع گرفتند و سال‌ها بعد به درجات سرلشکری و سپهبدی رسیدند.

از غیرنظامیان، آنهایی که با «سیا» و MI-6 ارتباط داشتند، مهره‌های مؤثر رژیم کودتا شدند. اردشیر زاهدی که داماد شاه نیز شده بود، به سفیر کبیری ایران در لندن و واشینگتن منصوب گردید و رابط مورد اعتماد رؤسای جمهوری آمریکا و شاه بود.^(۱)

برادران رشیدیان به مقاطعه‌کاران، بانکداران و دلالان ثروتمندی که معاملاتشان جنبه بین‌المللی داشت، مبدل شدند. در تحقیقات سنای آمریکا در سال ۱۹۷۶ در مورد فروش هواپیماهای F-14 از جانب کمپانی «گرومن» به ایران، معلوم شد که از طرف دلالان آمریکایی این معامله مبلغ ۲/۴۸۰/۰۰۰ دلار به

۱. برای آگاهی از نقش اردشیر زاهدی در دوره تعدی سفارت ایران در آمریکا، همچنین فعالیت‌های او در جریان انقلاب سال ۱۳۵۷، رجوع کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، از کودتا تا انقلاب، جلد اول، صفحات ۳۴۳ و ۳۶۷ تا ۳۶۹؛ جلد دوم، صفحات ۱۷۲-۱۷۴.

مؤسسه خدمات بین‌المللی، که برادران رشیدیان شرکای عمده آن بودند، پرداخت شده است.^(۱) شاه از طریق برادران رشیدیان و سپهبد محسن هاشمی نژاد با کریمیت روزولت و کاخ سفید در واشینگتن ارتباط داشت.^(۲)

شعبان جعفری (بی‌مخ) که به «تاج بخش» شهرت یافته بود، یکی از شخصیت‌های متنفذ رژیم به شمار می‌رفت. دیگر سردسته‌های اوپاشان جنوب تهران و برخی از زورخانه‌داران نیز به تناسب خدماتی که به شاه کرده بودند، پاداش گرفتند.

طراحان انگلیسی و آمریکایی کودتا و همه کسانی که در برگرداندن محمدرضا شاه بر سریر قدرت به نحوی از انحاء دست داشتند، پاداش‌های کلان دریافت کردند. سفیران آمریکا و انگلیس و افسران عالی رتبه خارجی از این خوان یغما بی‌نصیب نماندند و میلیون‌ها دلار از بیت‌المال ملت به جیب آنها رفت. رسوایی این بذل و بخشش و غارت‌گری به جایی رسید که موضوع آن در کمیسیون تحقیق سنای آمریکا مطرح گردید. طی تحقیقاتی که به عمل آمد، معلوم شد که تنها در سال ۱۹۶۲ مبلغ ۱۵۹ میلیون دلار از درآمد نفت ایران و کمک‌های دولت آمریکا، به حساب بنیاد پهلوی در بانک‌های سوئیس ریخته شده و از آن حساب مبالغی به افراد مورد نظر پرداخت گردیده است.

مجله آمریکایی «نیشن» با استناد به مدارک مورد تأیید سو کمیسیون سنای آمریکا، صورت چند فقره از چک‌هایی را که از حساب بنیاد پهلوی در «یونیون بانک سوئیس» در ژنوه و وابستگان محمدرضا شاه و دیگران پرداخت شده بود، زیر عنوان «افسانه یک میلیارد دلاری» منتشر ساخت. در این صورت حساب چک‌هایی که به نام اشخاص مختلف صادر شده و پس از وصول از حساب بنیاد پهلوی کسر گردیده، دیده می‌شود؛ در گزارش مجله «نیشن» آمده است: «خارجیانی که نامشان در صورت حساب ذکر گردیده، کسانی هستند که در فعالیت‌های «سیا» در سال ۱۹۵۳ برای سقوط مصدق و بازگرداندن شاه به سلطنت دست داشته‌اند. مشخص‌ترین این

۱. نگاه کنید به:

U.S. Congress, Senat, Committee on Foreign Relations, Subcommittee on Multinational Corporations, Multinational Corporations and U.S. Foreign Policy: Gruman Sale of F-14s to Iran, 94th Cong. 2nd Sess., 9 August Session and 10, B, 15 and 27 September 1976, PP. 133-134.

2. James A. Bill, The Eagle and The Lion, PP. 95-96.

افراد، لوی هندرسن سفیر آمریکا در تهران، آئن دالس رییس «سیا» و سلدن شاپین سفیر آمریکا بعد از هندرسن می‌باشند. افراد دیگری از قبیل «هنری لوس» صاحب سابق مجله تایم - لایف، «جوزف آئن» سفیر سابق آمریکا در ایران، «پیگات» درباردار انگلیسی، «ویلیام وارن» رییس سابق اصل ۴ در ایران، «دیوید راکفلر» برادر فرماندار پیشین نیویورک، ژنرال «بی‌یر» معاون فرماندهی نیروی هوایی انگلستان و یکی دو تن دیگر که شناخته نشدند، نیز از پاداش گیرندگان هستند. اسناد موجود حکایت می‌کند که فرح همسر شاه در سال ۱۹۶۲ طی دو فقره چک، مبلغ ۲۳ میلیون دلار دریافت کرده و اشرف خواهر شاه در همان سال سه چک به حواله یونیون بانک سویس، جمعاً به مبلغ ۵ میلیون دلار وصول کرده است.^(۱)

در گزارش مجله «نیشن» افراد خاتواده سلطنتی: غلامرضا، عبدالرضا، حمیدرضا، محمودرضا، فاطمه، امیرخاتمی (شوهر فاطمه)، اردشیر زاهدی هم از پاداش گیرندگان هستند. همچنین نام حسین علاء، اسدالله علم، جمشید خبیر، دکتر علی امینی در صورت پاداش گیرندگان منظور شده است. «نیشن» از علی امینی، وزیر دارایی کابینه زاهدی به عنوان امضاکننده قرارداد کنسرسیوم یاد کرده و اشرف پهلوی را منفورترین زن ایران، همتراز «مادام نهو»، همسر «نگودین نهو»، رییس جمهور اسبق ویتنام، توصیف کرده است.^(۲)

سهم گرمیت روزولت و آیزنهاور - روزولت پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد روابط دوستانه خود را با شاه حفظ کرد. فرمانده عملیات کودتا، در سال ۱۹۵۸ از خدمت در «سیا» کناره گرفت و با شهرتی که در براندازی دولت مصدق کسب کرده بود. به عنوان یکی از معاونان کمپانی «گلف اویل» از شرکای کنسرسیوم نفت ایران، مشغول به کار شد. در ژوئن ۱۹۷۶ در تحقیقاتی که سرکمیسون سنای آمریکا در باره عملیات شرکت‌های چند ملیتی به عمل آورد، معلوم شد که گرمیت روزولت از حقوق بگیران کمپانی هواپیماسازی «نورتروپ» بوده و به وسیله او معاملات متعددی با ایران و کشورهای خاورمیانه انجام گرفته است. روزولت در آوریل ۱۹۶۵ (بهار ۱۳۴۴) به همین منظور به تهران آمد. با سپهبد خاتمی داماد شاه

۱. برای آگاهی از مشخصات دریافت کنندگان پاداش، نگاه کنید به: جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، صفحات ۴۷۹-۴۸۳. ۲. همان.

و فرمانده نیروی هوایی ایران ملاقات و مذاکره کرد. سپس به دیدار شاه رفت. در این ملاقات شاه از او دعوت کرد در تعطیلات زمستانی در سوئیس به او ملحق شود.^(۱) در تابستان ۱۳۴۵ (جولای ۱۹۶۶) هنگامی که دولت ایران با کنسرسیوم برسر میزان سهمیه خرید نفت و همچنین روش دولت آمریکا در مورد فروش سلاح‌های مورد درخواست ایران، اختلاف پیدا کرده بود، شاه به دوست قدیمی خود، روزولت، متوسل شد و در مذاکرات سه ساعته‌اش با او در تهران، از رفتار آمریکایی‌ها در بی‌توجهی به خواسته‌هایش گلّه‌گزاری نمود و او را برای ابلاغ پیامش به واشینگتن فرستاد.^(۲)

بر اساس تحقیقات سوکمیسیون سنای آمریکا، روزولت مشاور اردشیر زاهدی، سفیر ایران در ایالات متحد آمریکا، نیز بوده است و شرکت خدماتی او به نام «دون اند روزولت» طی سالهای ۱۹۶۷-۱۹۷۰ بابت خدماتی که برای دولت ایران انجام داده است، مبلغ ۱۱۶۰۰۰ دلار به اضافه هزینه‌های مربوط را دریافت کرده است.^(۳)

کرمیت روزولت در مصاحبه با خبرنگار روزنامه لوس آنجلس تایمز، از سقوط ناگهانی شاه در زمستان ۱۳۵۷ با شگفتی یاد کرده و گفته است «برخی از مقامات بلندپایه آمریکا شاه را تشویق کردند که به صورت مشت نیرومند و پرچمدار غرب در خاورمیانه درآید، ولی این پندار باطلی بود؛ استراتژی نیکسون - کیسینجر در خلیج فارس، شاه را از جنبه توانایی و صلاحیت رهبری دچار اشتباه کرد. سپس می‌افزاید «شاه مرتکب اشتباه دیگری شد؛ او باید به این نکته نیز توجه می‌کرد که با پیشرفت وضع اقتصادی کشورش، خواست‌های سیاسی مردم نیز اوج می‌گرفت.»^(۴)

ژنرال آیزنهاور، رئیس جمهور آمریکا نیز از نتایج پیروزی کودتا و سقوط دولت مصدق بی‌نصیب نماند. پس از انتخاب جان کندی به ریاست جمهوری، آیزنهاور برای طی دوران بازتشیگی به مزرعه ۲۳۳ هکتاری خود در «گیشبورگ» در ایالت

۱. آنتونی سمسون، بازار اسلحه، ترجمه فضل‌الله نیک آیین، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲، صفحات ۲۷۴-۲۷۶.

۲. James A. Bill, OP. cit, P. ۲71.

۳. U.S. Congress, Senate, Committee on Foreign Relations, Ibid, P. 605.

۴. لوس آنجلس تایمز، مصاحبه اختصاصی با کرمیت روزولت، ۲۹ مارس ۱۹۷۹.

پنسیلوایتا بازگشت. ژنرال و همسرش در سال ۱۹۵۰ مزرعه مزبور را با وسعتی کمتر به بهای ۲۴۰۰۰ دلار خریده بودند، لیکن در سال ۱۹۶۰ بیش از یک میلیون دلار قیمت داشت. علت اصلی ترقی بهای ملک مزبور، هدایای مدیران شرکت «تگزاس اویل» وابسته به گروه نفتی «راکفلر» بود. آنها زیرپوشش نام‌های جعلی، زمین‌های اطراف مزرعه را خریدند و با ایجاد تأسیسات دامداری و اتیارهای بزرگ و مدرن غله و نوسازی ویلای آیزنهاور، آن را به یک ملک بزرگ و مدرن تبدیل کردند.^(۱)

محمد رضا شاه حقوق‌بگیر آمریکا بوده است. اگر محمد رضا شاه چند سال پس از کودتای ۲۸ مرداد به کسانی که در بازگرداندن او به سلطنت دست داشتند، از خزانه ملت پاداش داد، خود او نیز در جرگه حقوق‌بگیران ایالات متحد آمریکا درآمد.

اسنادی که در سال‌های اخیر از طبقه‌بندی سوزی خارج شده، نشان می‌دهد که شاه مخلوع، سالیان دراز و احتمالاً پس از پیروزی کودتای مرداد ۱۳۳۲، حقوق‌بگیر آمریکا بوده و سالانه یک میلیون دلار به حساب مخصوص او، واریز می‌شده است. روز چهارشنبه ۱۴ فوریه ۱۹۷۹ (۲۹ روز پس از خارج شدن شاه از کشور) جلسه محرمانه‌ای در سنای آمریکا با حضور رؤسای کمیته‌های دفاع، خارجه، دادگستری، بازرگانی و سازمان اطلاعات مرکزی «سیا» برای بررسی اوضاع ایران تشکیل گردید و موضوع پرداخت سالانه یک میلیون دلار به شاه که از سوی یکی از شرکت‌کنندگان جلسه مورد سؤال قرار گرفته بود، تأیید گردید.^(۲)

۱. دشمنان بی‌شمار، صفحه ۲۲۷.

۲. متن پرمش و پاسخی که در این زمینه صورت گرفته، به شرح زیر است:

آقای جوزف.پ. ادابو (Joseph p. Addabo)، رئیس کمیته فرعی دفاع، از آقای هون. دیوید. نیوسام. (David Newsam)، معاون وزارت خارجه سؤال می‌کند: با شدت گرفتن ناآرامی‌های ایران، آیا درباره این واقعیت که شاه حقوق‌بگیر ایالات متحد آمریکا بوده و سالانه یک میلیون دلار به او می‌پرداخته‌ایم، سروصدایی از سوی شورشیان شنیده شده است؟ همچنین آیا در شعارهای آنها مورد استفاده قرار گرفته است؟

دیوید نیوسام، معاون وزارت خارجه در امور سیاسی: نه، ولی شورشیان ما را حامی اصلی شاه می‌دانند. همچنین موضوع پشتیبانی ما از نیروهای مسلح ایران مطرح است. [...] هرگونه اقدام نیروهای مسلح برای فرونشاندن انقلاب را به غلط از ناحیه ما می‌دانستند... (کپی سند مزبور پیوست کتاب است)

فصل پنجم

محاكمه مصدق و یاران

بخش یکم — مشکل محاکمه مصدق

تصمیم درباره سرنوشت مصدق یکی از مسائل بفرنجی بود که در برابر رژیم کودتا و حامیان آمریکایی و انگلیسی آن قرار داشت. برنامه سرکوب نهضت ملی ایران، با بازگرداندن شاه به سلطنت و استقرار زاهدی در مسند نخست‌وزیری و نیز بازداشت و زندانی کردن هزاران تن از مبارزان نهضت، پایان نمی‌یافت. جنبش ملی ایران فراتر از یک حرکت انقلابی، به صورت یک تحول فرهنگی درآمده بود. میزان دلبستگی به ارزش‌های اخلاقی و موازین مدنی و عشق و علاقه به آزادی و دموکراسی را در فرهنگ سیاسی ایران متعالی ساخته بود و جنبش‌های دیگری را در میان ملل استعمارزده شرق و آفریقا موجب شده بود. در چنین شرایطی پس از سرکوب نهضت ملی مسأله ریشه‌کن ساختن آن و یا لااقل مخدوش کردن آن در میان بود و انجام این مهم شاید از راه به محاکمه کشیدن و محکومیت مصدق و یارانش امکان داشت.

لوی هندرسن سفیر آمریکا، در به محاکمه کشیدن مصدق تأکید داشت. وی به شاه توصیه کرد: «... دولت باید به سرعت و قاطعیت» مصدق را محاکمه کند، زیرا تردید و تأخیر در این کار، مصدق پیر را به صورت یک اسطوره درخواهد آورد...»^(۱) با این حال، مصدق را نمی‌شد در یک دادگاه درست نظامی، به روال معمول، محاکمه و خیر محکومیت او را اعلام کرد. مردم بهت‌زده ایران و افکار عمومی مردم جهان با کنجکاوی و بی‌صبوری در انتظار روش دولت نسبت به

۱. از لوی هندرسن به جان فوستر دالس وزیر خارجه، ۸ سپتامبر ۱۹۵۳، شماره ۷۸۸۴۰۰.

سرنوشت نخست وزیر بودند که با کودتای انگلیسی ها و آمریکایی ها ساقط شده بود و در زندان پسر می برد. گروهی از خبرنگاران مطبوعات خارجی برای نظارت در دادگاه و گزارش اخبار مربوط به محاکمه مصدق به تهران آمده بودند. «لوموند»، روزنامه معتبر فرانسه، نوشته بود: «این دادگاه یکی از مهم ترین دادگاههای تاریخ است...»^(۱)

سرانجام در تاریخ ۲۲ شهریور ۱۳۳۲ شاه دستور محاکمه مصدق و سرتیپ تقی ریاحی، رئیس ستاد ارتش پیشین را صادر کرد. سرتیپ حسین آزموده، دادستان ارتش پس از سه هفته که از بازداشت آنها می گذشت، قرار بازپرس را تأیید کرد.

دستور محاکمه مصدق و یارانش یکی از اشتباهات بزرگ محمدرضا شاه در دوران پادشاهی او بود، زیرا در آن دادگاه مصدق رژیم شاه را به محاکمه کشید و دولت کودتا را محکوم کرد. ابراهیم خواجه نوری که از مخالفان سرسخت مصدق در سنا بود و گفته می شد در تهیه کیفرخواست علیه مصدق، دادستان را یاری می کرد، از محاکمه علنی مصدق به عنوان یک اشتباه خرده گرفت. وی در مقاله ای زیر عنوان «چرا محاکمه دکتر مصدق علنی شد؟» دولت را زیر سؤال کشید و نوشت:

«... شدیدترین عطش مصدق ستاره بودن است، نه قدرت طلبی. [...] عده زیادی به دولت اعتراض می کنند که با علم و مهارتی که مصدق در بازی کردن نقش خود دارد، چرا محاکمه او را باید علنی کرد و وسیله ای به این خوبی به دست او داد؟ می گویند در یک جامعه ضعیف نوازی مثل ایران، چه وسیله ای برای تبلیغات شخصی بهتر از محاکمه یک پیرمرد علیل می شود تصور کرد که به دست عده ای چکمه پوش محاکمه شود...»^(۲)

محمدحسین امشخر نیز که در آغاز محاکمه مصدق مقالاتی علیه او و نهضت ملی ایران نوشت و در مجلس هجدهم به نمایندگی انتخاب شد، محاکمه مصدق را اشتباه دانست و نوشت:

«... عده ای محاکمه دکتر مصدق را یکی از اشتباهات بزرگ دولت می دانند که به محبوبیت دکتر مصدق کمک کرد. [...] محاکمه مصدق هیچ مصلحت نبود، از دو نظر: هم موقفیت دکتر مصدق رعایت می شد، هم دیگر بر سرزبانها نمی افتاد و بهانه به

دست تپ و ماجراجوه نمی داد...»^(۱)

برای ریشه کن کردن جنبش ضداستعماری مردم ایران و نیز محو آثار و نتایج آن از جنبه های تاریخی، سیاسی و حقوقی، باید رهبران آن به سختی مجازات می شدند. به گمان دشمنان ایران، محکومیت مصدق و یارانش، محکومیت جنبش ملت ایران بود. آنان با چنین پنداری مجازات شدید رهبران نهضت را طلب می کردند.

هندرسن، سفیر توطئه گر آمریکا ضمن ابراز عدم رضایت از علنی بودن دادگاه و نتایج آن گفت:

«طرح محاکمه مصدق نتیجه مطلوب را به دست نیاورد. مصدق در دفاع از خود، با پیام هایش توده ها را تحریک کرد. [...] خوشبختانه برای شاه و زاهدی «جداوگر» خاموش شد و دادگاه او را به سه سال زندان مجرد محکوم کرد.»^(۲)

عباس شاهنده، مدیر معلوم الحال روزنامه فرمان، در شماره سوم مهر ۱۳۳۲ نوشت: «... تنها با اعدام مصدق و یاران خائن تر از خودش می توان آتش خشم عمومی را خاموش کرد...» عبدالعزیز آزاد، در شماره ۲۱ شهریور ۱۳۳۲ روزنامه آزاد گفت: «مصدق باید اعدام و اموالش به نفع شهدای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مصادره شود...»

با همه کوششی که در تهیه «سناریو» دادگاه و محاکمه مصدق و یاران او به عمل آمد، نه تنها نتیجه مورد نظر دستگاه تأمین نشد، بلکه آثار معکوس به بار آورد: انتشار کیفی درخواست علیه مصدق نیز با واکنش شدید مردم ایران روبرو شد. در ۱۶ مهر ۱۳۳۲ به دستور «نهضت مقاومت ملی» مردم تهران و بیشتر شهرستانها در اعتراض به این محاکمه فرمایشی دست از کار کشیدند و یا سردادن شعار «مصدق پیروز است»، علیه دولت کودتا به تظاهرات پرداختند.^(۳)

بازپرسی از مصدق - بازپرسی از مصدق در پنج جلسه انجام گرفت. بازپرس مأمور

۱. خواندنی ها، خرداد ۱۳۳۳.

۲. از هندرسن به دالسن، سپتامبر ۱۹۵۳، تلگرام شماره 78800.

۳. نگاه کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، از کودتا تا انقلاب، جلد اول، عملیات نهضت مقاومت، تظاهرات ۱۶ مهر ۱۳۳۲، صفحات ۱۱۰-۱۱۱.

پرونده، سرهنگ کیهان خدیو و کمک بازپرس، سرهنگ ۲ فضل‌اللهی بودند. بازپرسی‌ها در حضور سرتیپ حسین آزموده، دادستان ارتش انجام شد. اولین جلسه بازپرسی صبح روز پنج‌شنبه ۲۶ شهریور ۱۳۳۲ صورت گرفت. در پایان بازپرسی، سرهنگ کیهان خدیو، قرار بازداشت دکتر مصدق را با تأیید دادستان ارتش صادر کرد. مصدق بی‌درنگ به قرار بازداشت خود اعتراض کرد.

مصدق در جریان بازپرسی خود را «نخست‌وزیر» معرفی کرد. وی در اصالت فرمان شاه ابراز تردید نمود و توضیح درباره غیرقانونی بودن آن را به دادگاه علنی موکول کرد. روز چهارشنبه ۱ مهر ۱۳۳۲ دادگاه ویژه عادی نظامی مأمور محاکمه دکتر مصدق و همکاران او تشکیل شد و قرار بازداشت مصدق را به اتفاق آراء تأیید کرد.^(۱)

در جلسه دوم بازپرسی (۱ مهر ۱۳۳۲) عبدالعلی لطفی وزیر دادگستری با دکتر مصدق مواجهه داده شد تا معلوم شود که آیا فرمان عزل مصدق را وزیران کابینه رؤیت کرده‌اند یا نه، زیرا لطفی ادعا کرده بود که چنین فرمانی را ندیده است. در این جلسه گفتگوی بین مصدق و آزموده چندبار به مشاجره کشید. سرانجام لطفی در پاسخ به این سؤال آزموده که «شما وقتی تیمسار سپهبد زاهدی از رادیو اعلام کردند «نخست‌وزیر قانونی هستید، آیا قانوناً ایشان را نخست‌وزیر قانونی دانستید، یا به اجبار و اکراه از شغل وزارت دادگستری، خود را برکنار کردید؟»، پاسخ داد: چون در رادیو صریحاً گفتند «آقای دکتر محمد مصدق استعفا داده است»، و خود سپهبد زاهدی اظهار کرد: من نخست‌وزیرم، دیگر خودم را به واسطه این خبر در رادیو وزیر ندانستم... بقیه جلسه صرف سؤال و جواب بین دادستان، لطفی و دکتر مصدق گردید.

جلسه سوم بازپرسی در ساعت ۶ بعد از ظهر روز اول مهر انجام گرفت و تا ساعت ۱۰/۴۵ شب به طول انجامید. در این جلسه، مصدق به این سؤال که پس از رؤیت فرمان عزل خود از نخست‌وزیری چه کرد و موضوع را با چه کسانی در میان گذاشت پاسخ داد. وی به طور مشروح از مبارزات ملت ایران در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ سخن گفت و نقش خود را در قضایای مربوط به دکتر میلپو و

۱. اسامی رییس و اعضای دادگاه ویژه عادی مصدق و سرتیپ ریاحی بدین شرح بود: سرلشکر غلامحسین افخمی، رییس دادگاه - سرتیپ محمد پلاسید - سرتیپ احمد احتشایان - سرتیپ محمد علی خزاعی و سرتیپ حمید شیروانی.

امتیازخواهی شوروی‌ها، آمدن کافتارادزه به ایران، تصویب ماده واحده که به موجب آن دولت‌ها را از مذاکره دریاب امتیاز دادن نفت به خارجی‌ان منع می‌کرد، مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت، تصویب قانون ملی شدن و نیز مسائل مربوط به طرح شکایت انگلستان در دیوان دادگستری لاهه و شورای امنیت و رویدادهای بعدی، تشریح کرد و مطلب را به رفراندوم کشانید و بار دیگر دلایل تردید خود را نسبت به اصالت فرمان بیان داشت.

مصدق در توجیه تردید در عدم اصالت دستخط شاه گفت: «وقتی شنیدم ایشان از کلاردشت به رامسر تشریف برده‌اند و از آنجا رهسپار بغداد شده‌اند، این خیر، خدا را به شهادت می‌طلبم که تردید مرا در عدم اصالت این دستخط بیشتر کرد و من یقین کردم که این دستخط بدون اطلاع شاه صادر شده و یا شاه مجبور در امضای سفید مهر شده است. در این که شاه سفید مهری داده و بعد دستخط را نوشته‌اند، تردید ندارم، سپس افزود:

«... رفتن شاه را از مملکت، مردم به فرار تلقی کردند، زیرا معقول نبود که شاه یک دولتی را عزل بکند و بعد از مملکت خارج بشود. [...] این دستخط را هم، که من قانوناً عرض کردم شاه حتی عزل نخست‌وزیر را نداشت و هم اصالتاً مورد تردید می‌دانستم و تقریباً یقین داشتم که شاه هرگز حاضر نیست مسؤولیت یک نهضت ملی را به گردن بگیرد و یک نهضت ملی را از بین ببرد...»

چهارمین جلسه بازپرسی از دکتر مصدق در صبح روز ۲ مهر آغاز شد. وی به سؤالات دیگر بازپرس که مهم‌ترین آنها اعلامیه انحلال مجلس، تشکیل شورای سلطنتی، تناقض‌گویی‌های وزرای دادگستری و کشور، میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ و اظهارات دکتر حسین فاطمی، وزیر خارجه در آن میتینگ و دستورالعمل‌های وی به سفارتخانه‌های خارجی بود، پاسخ گفت. یکی از موارد مورد سؤال تلگراف دکتر حسین فاطمی به آقای علم سفیر ایران در بغداد بود که در آن وزیر خارجه دستور داده بود «تماس سفارت با کسی که بدون اطلاع دولت، صبح بعد از کودتای نظامی مواجه با شکست، فرار کرده است به هیچ وجه مورد ندارد». مصدق در جواب دادستان که پرسید: آیا شما مسؤولیت صدور این امریه تلگرافی را که وزیر خارجه امضا کرد، به عهده دارید یا خیر؟ گفت «اولاً یقین ندارم که متن تلگرافی که تحریر شد، با تلگراف آقای وزیر خارجه مطابق باشد؛ ثانیاً از این تلگراف به هیچ وجه اطلاعی نداشتم؛ ثالثاً اگر چنین تلگرافی مشمول یکی از موارد

قانون جزایی باشد، این جانب مسؤلیت آن را به عهده دارم.»

مصداق در پاسخ به سؤال دیگر بازپرس پیرامون رویدادهای روز ۲۶ مرداد که در طی آن عناصر افراطی چپ با وقاحت هرچه تمامتر شعارهای ننگین بر ضد شخص پادشاه می دادند، مجسمه های اعلیحضرت فقید و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را با موهن ترین وجه شکسته و به پایین ریخته و حتی با فراهم آوردن وسایل قبلی از قبیل کامیون و جرثقیل و آلات و ادوات دیگر، مجسمه ها را علناً در حضور مأمورین انتظامی محل به گوشه و کنار می بردند، توضیح دهید از این جریان و به طور کلی جزئیات آن روز جناب عالی هیچ گونه اطلاع داشته یا نداشته و چه دستوراتی برای جلوگیری، تعقیب و مجازات مباشرین عمل صادر فرمودید، اظهار داشت:

«صبح دوشنبه اول وقت به این جانب خبر رسید که افراد چپ خیال دارند مجسمه شاه فقید را هرجا که هست بردارند، من تا ظهر توجهی به این مسأله نداشتم، ولی بعد متوجه شدم که اگر احزاب چپ این کار را بکنند، برای ما ایجاد محذور خواهند کرد؛ یعنی مردم به ما خواهند گفت که «اگر شما با احزاب چپ موافق نیستید باید این مجسمه های شاه فقید را که احزاب چپ برداشته اند، بیاورید و خودتان در محل مجسمه ها بگذارید.» در این صورت اگر ما مجسمه ها را می آوردیم کار می گذاشتیم، حیثیت ملت ایران را برده بودیم، به جهت اینکه شاه فقید را انگلیسی ها در این مملکت شاه کردند وقتی هم که خواستند، این شاه با عظمت و اقتدار را به وسیله دو مذاکره در رادیو از مملکت بردند، این پادشاه قبل از اینکه سرکار بیاید، دیناری نداشت و وقتی هم که از مملکت رفت، غیر از پول هایی که در بانک لندن ودیعه گذارده بود، پنجاه و هشت میلیون تومان به دست شاه فعلی داد. این پادشاه ابقا به جان و مال کسی نکرد و پنج هزار و شصد رقبه از املاک مردم را بدون آنکه کسی اعلان ثبت آن را در جراید ببیند، برطبق اوراق رسمی ثبت اسناد، به مالکیت خود درآورد. آیا اگر ملتون مملکت، مردم وطن پرست مملکت می آمدند و این مجسمه ها را که احزاب چپ برده بودند، مجدداً برپا می کردند، اینها در دنیا شرمنده و سرافکننده نمی شدند؟ ملتی به مجسمه اشخاص احترام می کند که آن اشخاص هم برای آن ملت ارزش قائل باشند. شاه فقید برای مردم این مملکت ارزش قائل نبود که ملت ایران مجدداً مجسمه های را که خود او در زمان سلطنتش به کار گذارده بود، برونند و به کار بگذارند...»

جلسه پنجم، یا آخرین جلسه بازپرسی دکتر مصداق صبح روز ۷ مهر تشکیل گردید (در این جلسه سرهنگ کیهان خدیو بازپرس مأمور پرونده به درجه سرتیپی ارتقاء یافته بود. سرهنگ ۲ فضل الهی کمک بازپرس و سرهنگ کاظمی دادیار بودند) از مصداق خواسته شد در مقابل اتهامات وارده آخرین دفاع خود را بکنند. او